

بعونك يا لطيف

در ایام دولت و خلافت هارون الرشید (لعنه الله علیه) مردی بود بازرگان و از مشاهیر بغداد که به محبت و دوستی اهل بیت پیغمبر (صلي الله عليه و آله و سلم) شهرت داشت. و پیوسته در ملازمت حضرت امام جعفر صادق؛ شرایط بندگی و خدمتکاری را بجا می آورد و از هر خدمتی بحضرت دریغ نمی نمود.

پس از شهادت امام صادق علیه السلام بواسطه ظلم دشمنان دین، همه اموال و اسباب وی از دستش رفت (و فقر و درویشی به او روی آورد).

جز يك كنیز که او در سن پنج سالگی خریده، و به مکتب داده بود و پس از آن بمدت ده سال در حرم محترم امام صادق علیه السلام رفت و آمد داشت و نزدیک به بیست سال هم به مطالعه علوم و معارف حقه اسلامی پرداخت. این کنیز که از نظر هوشی کم نظیر بود «حسنیه» نام داشت.

چون رنج و سختی فقر به خواجه فشار آورد؛ روزی زبان به درد دل گشود و با کنیز خود اظهار شکایت کرد که:

ای حسنیه تو همانند فرزند من هستی و من غیر از تو کسی را ندارم. من برای تو زحمت بسیار کشیده ام تا به این رتبه علمی رسیده ای و به انواع کمالات آراسته شده ای.

شایسته است که از روی فراست و زیرکی ، چاره کار من کنی تا از این فقر نجات یابم .

حسنیه گفت : « ای خواجه ! صلاح در این است که مرا نزد هارون الرشید ببری و بگوئی . من کنیزی دارم و می فروشم ، اگر از تو در باره قیمت سؤال کرد بگو صد هزار دینار زر خلیفتی . اگر هارون پرسید که این کنیز تو چه هنری دارد که وی را بدین قیمت گران می فروشی ، بگو اگر تمام علماء حاضر شوند و در علوم دین و مسائل شرعی با او بحث کنند ، او بر همه فایق خواهد آمد » خواجه چون سخنان حسنیه را شنید ، گفت : « من هرگز چنین کاری نمی کنم مبادا که هارون ظالم تو را از من بگیرد و اگر چنین کند من در مقارقت و دوری از تو صبر نمی توانم بکنم ، چراکه تو مایه خرسندی و شادی من هستی .»

حسنیه گفت : « ای خواجه ! مترس که به برکت اهل بیت رسول اکرم (صلوات الله علیهم اجمعین) تا من زنده هستم کسی نمی تواند مرا از تو جدا نماید . برخیز و توکل بر خدا کن هر چه خدا بخواهد همان خواهد شد . »

خواجه چون اصرار حسنیه را بر این امر دید و بر او اعتماد کامل داشت ، پیشنهاد او را پذیرفت و نزد یحیی بن خالد برمکی که وزیر هارون بود ، رفت و کیفیت احوال خود و کنیزش را بدان گونه که حسنیه بوی گفته بود ، بیان داشت .

تمام علمای زمان را حاضر کنی تا در مسائل دینی و شرعی با وی بحث کنند ، کنیز من همه آنها را مجاب و قانع می گرداند .
هارون گفت : اگر چنین که می گوئی نباشد ، تو را گردن خواهم زد و کنیزت را برای خودم بر می دارم ، اما اگر چنین که می گوئی باشد ، تو را صد هزار دینار می دهم و کنیزت را هم به خودت می بخشم .

خواجه لحظه ای اندیشه کرد و گفت : اجازه دهید با کنیزم مشورت کنم . هارون او را اجازه داد . خواجه رو به کنیز کرده و گفت : چه کنیم ؟ کنیز گفت : اندوه به دل راه مده که به برکت رسول اکرم و اهل بیتش ما امروز غالب و پیروز این میدان خواهیم بود . سپس خواجه رو به هارون کرد و گفت : ما آماده و بر حرف خود ثابت و استوار می باشیم .

بعد از گفتار خواجه ، هارون رو به حسنیه کرد و از مذهب او پرسید ، حسنیه جواب داد بر طریقت دین مبین ، حضرت محمد (ص) و اهل بیت او هستم . هارون که جواب حسنیه را شنید گفت : وصی و جانشین حضرت رسول اکرم (ص) بعد از وفاتش کیست ؟ حسنیه گفت : ای خلیفه فرصت بده علماء را حاضر کنند تا هر آنچه که شایسته گفتن باشد ، بگویم .

هارون از این جواب یافت که حسنیه بر طریق اهل بیت است ، فوراً وزیر خود را طلبید و به وی گفت : این کنیز بر طریق و

مذهب ما نیست ، او را بکشید . یحیی بن خالد که فرد زیرکی بود ، گفت : ای خلیفه او ادعای بزرگی کرده است . اگر علماء زمان توانستند که او را ملزم کنند که بر دین و طریق حقیقت نبوده ؛ او را بکش . و اگر او بر علماء پیروز شد ، چون تو خلیفه ای باید رعایت حال وی را بکنی ، چرا که کشتن کنیزی ، خلیفه را لایق نباشد .

هارون از سخنان وزیر بسیار خرسند شد و دستور داد علمای بغداد را حاضر کنند .

علماء و فقهایی آن زمان (در بغداد) را که در رأس ایشان ابویوسف بود ، حاضر کردند . همچنین شافعی را دستور دادند که بیاید . حسنیه پوشینه بر روی کشید و در برابر ایشان نشست .

علماء از مذهب وی سؤال کردند ، حسنیه اظهار مذهب و محبت اهل بیت نمود و در بیان مذهب هیچگونه ترسی به خود راه نداد و اصلاً ملاحظه نکرد که در محضر هارون سخن می گوید . با علماء بگونه ای صحبت و مباحثه می کرد که هیچکدام از ایشان را جرأت خطابی نبود . آنچنان در بیان تفسیر آیات قرآن و تأویل احادیث صحیح مهارت داشت که تمامی درباریان و هارون را متغیر و متحیر کرده بود .

هارون که این منظره و عجز علما را دید فوراً پیکي را خواست و او را به بصره فرستاد تا ابراهیم بن خالد عوني را به بغداد بیاورد.

ابراهیم بن خالد به محض دریافت پیام خلیفه به همراه پیک ، بصره را به مقصد بغداد ترك گفت . ساعاتي چند گذشت تا ابراهیم بن خالد در مجلس هارون الرشید حاضر شد . پس از مدح و ثنای هارون ، بنزد خلیفه رفته و نسبت به او ادای احترام نمود .

خلیفه او را دستور داد تا با حسنیه مباحثه کند . حسنیه مقابل ابراهیم نشست و گفت : ای ابراهیم آیا توئی که صد جلد کتاب از تصانیف تو در میان علما مشهور و معروف است و تفاخر می کنی به عداوت علی علیه السلام؟ ابراهیم برآشفته و گفت : مرا مسخره می کنی؟! ؛ سپس روی به اهل مجلس کرد و گفت : مرا با کنیزی مباحثه کردن چه سود دارد ؟ این موجب خوار شدن و اهانت به علما می باشد . یحیی برمکی که مرد دانشمندی بود خطاب به ابراهیم گفت : این سخن فیلسوفان است که می گویند «أَنْظُرْ إِلَى مَاقَالَ وَلَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالَ» (بین چه می گوید ، مبین که می گوید .)

ابراهیم بن خالد طوی که به بصره فرستاده شد تا ابراهیم بن خالد عوني را به بغداد بیاورد .
عقلاماه تدقیس می کر شاگرد فطنی است .

ای ابراهیم این سخن از تو که اهل علم و فضل هستی بعید است

بعد از این صحبت وزیر ، ابراهیم با حسنیه شروع به مباحثه نمود و حسنیه بیش از هشتاد سؤال ابراهیم را پاسخ داد. در هر مسأله ای از مسائل ، بر وجه معقول سخن می گفت و اشکالات و اعتراضات وی را رفع می کرد ، چنانکه هارون و اطرافیان حیران مانده بودند .

سپس بعد از مدتی حسنیه به ابراهیم گفت ای ابراهیم مناظره به درازا کشید می ترسم که سبب ناراحتی و ملامت خاطر خلیفه شده باشد . پس اگر رخصت دهی من هم سئوالی کرده باشم . ابراهیم گفت : من سه مسئله دیگر می پرسم ، اگر جواب من را بدهی در این مسئله دیگر هیچ نمی گویم و سخنان را قطع می کنم . حسنیه گفت : بپرس ، از هر چه می خواهی بپرس .

ابراهیم بن خالد گفت : بعد از رسول خدا (صلي الله و عليه و آله و سلم) خلیفه و قائم مقام که بود؟!

حسنیه گفت : آنکه سابق در اسلام بود .

ابراهیم گفت : سابق در اسلام که بود ؟ حسنیه گفت : آنکس که داماد ، پسر عمو و برادرش بود . تا حسنیه سخن را بدینجا رسانید هارون بسیار متغیر شد و چهره در هم گشود ، ابراهیم هم که این منظره را دید دلیر شد و گفت ای حسنیه ! تو میگوئی علی

سابق الاسلام است اما من می گویم ابابکر سابق الاسلام است . چرا که ابابکر در هنگام دعوت پیامبر ۴۰ ساله و مردی عاقل بود و علی کودک . و کودک را در ایمان ، کفر ، معصیت و اطاعت اعتباری نیست .

چون سخن ابراهیم بدینجا رسید حسنیه گفت : اگر ثابت کنم که او سابق الاسلام است و ایمانش را هم اعتباری می باشد ، اگر ثابت کنم که کودک هم مستحق ثواب و عقاب هست ؛ آیا به وصایت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب اعتراف می کنی ؟ ابراهیم گفت : اگر از روی ادله صحبت کنی بلی قبول می کنم . در این هنگام حسنیه شروع به صحبت کرد و گفت :

ای ابراهیم ! در باره نص صریح قرآن در مورد داستان موسی و خضر که خضر کودکی را بکشت : فانطلقا حتی اذالقیام غلاما فقتلته قال اقتلت نفسا زکیا ...^۱

و بعد از آنکه موسی (علی نبینا و علیه السلام) بدو اعتراض نمود، خضر (علی نبینا و علیه السلام) گفت : و اما الغلام فکان

^۱ سوره کهف آیه ۷۴ : عَمَّا مَوْءَاظِهِمْ لَوْ لَا دِفْعَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ لَفَسَدُوا بِمَا كَفَرُوا كَذِبًا كَذِبًا

ابواه مؤمنین فخشینا ان یرهقهما طغیاناً و کفراً^۱ ... چه می گوئی ؟

ای ابراهیم خضر چرا آن کودک را کشت ؟ آیا خضر او را به استحقاق کشت یا اینکه او را به استحقاق نکشت و خضر ظالم بود (العیاذ بالله) .

(یعنی اینکه آیا کودک را چون مستحق مرگ بود کشت ؟ آیا کودک گناهی کرده بود ؟ در صورتیکه در سؤال موسی نفساً زکیاً را می بینم) حال چون دلیل اول (استحقاق) باطل است دلیل دوم هم که بگوئی خضر ظالم است شایسته نیست چرا که خداوند در قرآن او را مدح کرده است . و سخن تو ضد سخن خداست اگر بگوئی خضر ظالم است^۲ . ابراهیم ماند که چه بگوید و سر را به زیر انداخت . حسنیه گفت : ابراهیم چرا سر بزیر افکنده ای و هیچ نمی گوئی و جواب نمی دهی .

همانطور که ابراهیم سر به زیر افکنده و توان سخن گفتن نداشت ؛ حسنیه گفت :

^۱ بقره کلهف آیه ۸۰ ترجمه : (اما آن پسر که کشتم ، پدر و مادر مؤمنی داشت ، ترسیدم که پدۀ ما اۀ به خوۀ کفر لقاۀ)
 ^۲ آنکه ما که ازک حطرح موئی ةله بناگر حطرح موئی خوئند خها ؤله عی الی
 گوید که نزد خضر برود و نزد او بیاموزد ، موسی که به مقام تکلم با خدا رسیده بود.

ای ابراهیم! تو را به آن خدائی که خالق الاشیاء است قسمت می دهیم که راست بگوئی که این روایت به تو رسیده است و آیا در نزد تو صحیح است یا خیر؟ ابراهیم گفت: ای حسنیه بگو تا بشنوم و تو را جواب گویم که این روایت را دیده ام یا خیر.

حسنیه گفت: روایت کند ابو مجاهد از ابو عمران و او از ابوسعید خدری که گفتند ما نزد رسول خدا نشستیم که سلمان فارسی، ابوذر غفاری و مقداد بن اسود، عمار بن یاسر، خدیفة یمانی، ابولهیثم التیهانی و چند تن دیگر نزد رسول خدا آمدند در حالیکه ناراحت بودند. گفتند یا رسول الله! ما بعضی حکایات از جمعی حسود در حق برادر (و پسر عمویت) می شنویم که بسیار غمناک شده ایم و از شدت حزن نزدیکست که بمیریم. یا رسول الله به ما می گویند علی چه فضلی دارد در سبقت به اسلام، در حالیکه او در آن زمان طفلی بیش نبود (همان حرف ابراهیم بن خالد عونی را می زدند).

حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: من با شما حکایتی می گویم که خدا مرا به آن خبر داده است که چون حضرت ابراهیم (علی نبینا وعلیه السلام) از مادر متولد شد او را از ترس (نمرود که طفلان کوچک را می کشت) پنهان کردند و مادر و فرزند از آن مملکت (بابل) گریختند.

مادر ابراهیم طفل شیرخواره اش را در کنار نهر آب ، میان شنها نهاد و منتظر شد آب فرو بنشیند تا فرزند را بردارد و از رود عبور کند. در همین هنگام بود که طفل شیرخواره اش (ابراهیم علیه السلام) برخاست ، دستي بر سروصورت مالید و لباسهاي خود را تکاند ، سپس کلمه توحید را بر زبان جاری ساخت .

مادر که این احوال فرزند را مشاهده می کرد بسیار وحشت کرد و ترسید . اما خداوند اینچنین ملکوت آسمان و زمین را به او نشان داد . در حالیکه او طفلي بیش نبود و كذلك نري ابراهیم ملکوت السموات و الارض و لیكون من الموقنین ...^۱

ای یاران من بدانید وقتی مادر موسی فرزند خود را بدنیا آورد مشاهده کرد که فرزند با او تکلم می کند و می گوید: ای مادر مرا در تابوت قرار بده و در دریا بینداز (تا از شر فرعونیان در امان باشیم) ان اقدفیه فی التابوت فاقد فیه فی الیم فلیلقه الیم بالساحل ...^۲

و باز ای یاران من بدانید که خداوند جل و علا در حق عیسی بن مریم فرمود : عیسی با مادر خویش سخن گفت و وقتی مریم

^۱ که ۷۵ سوره مکی نعل ترجمه : و اینچنین به ابراهیم باطن آسمانها و زمین را نشان دادم تا به مقلم یقین برسد.

^۲ که ۳۹ سوره مکی نعل ترجمه : ای موسی ای قریه ای که ابوحافه و عیسی در آنجا قوه ای قیاط و به سو ساحل کوه .

بسوی قوم آمد مردم به او تهمت زدند و او را ملامت نمودند پس مریم به فرمان خدا به طفل اشاره کرد. مردم گفتند : «کیف نکلم من کان فی المهد صبیاً^۱» در همین هنگام و در حین صحبت مردم با مریم عیسی به سخن آمد و گفت :

«انی عبدالله اتانی الکتاب و جعلنی نبیاً^۲» و این است شهادت قرآن در باره تکلم عیسی در مهد با مردم (و باز خداوند در آیه ۳۴ سوره مریم بر این داستان که مربوط به عیسی بن مریم است تأکید می کند) ای یاران من عیسی در هنگام ولادت سخن گفت و در همان روز اول ولادت اعلام نبوت نمود . شما نیز بدانید (ای مسلمان و ابوذر و مقداد و...) :

خداوند عزوجل من و علی را از یک نور واحد در صلب آدم بیافرید و نور ما را چهارده هزار سال قبل از آدم خلقت کرده بود. ^۳ و ما (من و علی) در صلب آدم بودیم و خدای را تسبیح و تقدیس می کردیم ^۴ تا آنکه ما را از اصلاب طاهره به ارحام زاکیه نقل داد،

^۱ که ۲۹ سوره مکی مریم چگونه با طفل ۳۰ سوره مکی مریم

۲ ۳۰ سوره مکی مریم همانا من پندیده خدایم کما و عظام لکر ۳۱ سوره مکی لقوه

^۳ ۳۱ سوره مکی لقوه همانا من پندیده خدایم کما و عظام لکر ۳۲ سوره مکی لقوه

^۴ عجا ۳۳ سوره مکی لقوه همانا من پندیده خدایم کما و عظام لکر ۳۴ سوره مکی لقوه

کلمده است .

^۴ ینابیع علومه صفحه ۲۵۶ برگرفته از کتا و نمک سفره عیجا علی ۱۹

چنانکه تسبیح ما را می شنیدند. تا اینکه ما به عبدالمطلب رسیدیم نور ما در پشت پدرانمان ظاهر بود تا اینکه نیمی از این نور بعد از عبدالمطلب به عبدالله پدرم و نیمی دیگر به عموی من ابوطالب منتقل شد ... هنگامی که علی از مادر متولد شد (او را در دامان من نهادند) جبرئیل آمد و گفت یا حبیب الله خدا تو را سلام می رساند و تهنیت می گوید به ولایت برادرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) . خداوند می فرماید : هم اکنون وقت نبوت توست که ما تو را مؤید گردانیدیم به برادر ، وزیر و خلیفه ات که ذکر و نسل تو بوسیله آن باقی می ماند (و حضرت رسول صلی الله علیه و آله بارها این مطلب را بیان نمودند).^۱

و پس از اینکه مادر علی (فاطمه بنت اسد) او را در دامان من نهاد ، علی شروع به تکلم کرد و به نبوت من شهادت داد و از کتب موسی و عیسی و آنچه شیث بدان قیام کرده بود و کتاب داود همه را خواند بطوریکه اگر آنها حاضر بودند شهادت می دادند که علی کتابهایشان را بهتر می خواند و آنرا حاضرتر است و سپس از قرآن شروع کرد به خواندن (قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلاتهم خاشعون ...^۲) و همچنان قرآن را در روز اول تولد می خواند که من الآن آنرا حفظ دارم و ...

^۱ ینابیع علوه ۲۵۲

^۲ سوره مؤمنون ع آیتلو □ سوره

ای یاران من ! شما به سبب گفتار دشمنان چرا اندوهگین می شوید و اقوال اهل شرک چه اعتباری دارد ؟ بدانید که من فاضلترین انبیاء هستم و وصی من (علی بن ابی طالب) فاضلترین اوصیاء است .

در این هنگام پس از سخنان حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) اصحاب بسیار خوشدل و خوشحال شدند و گفتند نَحْنُ الْفَائِزُونَ (چرا که علی را دوست داریم) .

رسول خدا که این سخنان را از اصحاب شنیدند ، فرمودند : « وَ اللَّهُ شِيعَةُ عَلِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمُ الْفَائِزُونَ »^۱

چون سخنان حسنیه بدینجا رسید ، صدای هق هق گریه هارون و اکثر علماء بلند شد و ابراهیم بن خالد هم که قدرت نطق نداشت ، سرزیر افکنده بود .

سپس حسنیه رو به علمای بغداد کرد و گفت : ای شافعی و ای ابویوسف شما را بخدا که به من دروغ نگوئید و بگوئید آیا آنچه من روایت کردم صحیح بود یا خیر ؟

اکثر علما گفتند : این حدیثی نیست که کسی بتواند آنرا انکار نماید

سپس حسنیه رو به علمای حاضر در مجلس کرد و گفت : آیا معترف هستید که پیامبر ما با فضیلت ترین انبیاء بود ؟ علما گفتند بله معترفیم .

بعد از این اقرار ، حسنیه رو به ابراهیم کرد و گفت : ای ابراهیم آیا این آیه قرآن را قبول داری که خداوند در روز مباحله در آن از علی به نفس رسول الله یاد کرده است « قل تعالوا ندع ابناءنا و ابنائکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ... »^۱

اگر در این مورد سخنی داری بگو تا تو را با انواع تفاسیر ملزم کنم . ابراهیم گفت حاشا که من انکار نمایم و مخالفتی داشته باشم^۲.

۱- قوله قدینك علموا ترجمه : بیایید ما (منظومه پیامبر الهی با خدا) ما (رسول مسیحی) فرزندانمان، خانمان، نفس یکدیگر و فوج یحونیم سپس با یکدیگر مباحله کنیم.

۲- ذینجا اکر استناغ مباحله لاق می عم :
 ۱- هم هر ح پیامبر نامه رسول الله «ش» نوبت عینا و ع غ لین
 مباحیت لاین و لاق لاق و لاق لاق و لاق لاق و لاق لاق و لاق لاق و لاق لاق
 نپذیرد بلایه حکومت اسلامی مالهاح (جزیه) بدهند و در غیر اینصورت به آنها اعلام خطر می شو.

حسنيه گفت : پس اي بي انصاف ، اي دشمن دين و معاند
 خاندان طيبين!
 بعد از آنکه قايل به قرآن شدي و حديث را پذيرفتي و با آنکه
 علي نفسِ رسول خداست، پس چرا اعتراف نميکني که علي
 سابق الاسلام است و چرا اسلام او را اعتباري نيست ؟
 پس چرا اعتراف نمي کني که او افضل اوصياء است؟!
 حال آنکه ابراهيم (ع) که جد وي بود و موسي و عيسي در حال
 ولادت تکلم نمودند و ايمان آوردند و خداوند به آنها نبوت داد (

سران مسيحي بخت زده و متعجب به چهره هاي يکديگر نگاه مي کردند. **قَالَ**
 که پيامبر به دعوت و ادعاي خود اعتقاد راسخ دارد و الا يك فرد مردد، **عَلَيْهِمْ** **قُوَّةٌ**
 معر **بِلا كَسْمَانِي** **عَلَيْهِمْ** **قُوَّةٌ** نمي هد.

قَالَ **بِلا كَسْمَانِي** **عَلَيْهِمْ** **قُوَّةٌ** : **بِلا كَسْمَانِي** **عَلَيْهِمْ** **قُوَّةٌ** **بِلا كَسْمَانِي** **عَلَيْهِمْ** **قُوَّةٌ**
 بلند کنند و از درگاه الهي بخواهند که بزرگترين کوهها را از جاي بکنند **بِلا كَسْمَانِي** **عَلَيْهِمْ** **قُوَّةٌ**
 بنا بر اين هرگز صحيح نيست **بِلا كَسْمَانِي** **عَلَيْهِمْ** **قُوَّةٌ** **بِلا كَسْمَانِي** **عَلَيْهِمْ** **قُوَّةٌ**
 که اگر چنين كنيم ، مسلماً زيانكار خواهيم بود و ممكن است دامنه عذاب گسترش پيدا
 کند **بِلا كَسْمَانِي** **عَلَيْهِمْ** **قُوَّةٌ** حتي يك مسيحي هم **بِلا كَسْمَانِي** **عَلَيْهِمْ** **قُوَّةٌ** نماند.

قَالَ **بِلا كَسْمَانِي** **عَلَيْهِمْ** **قُوَّةٌ** **بِلا كَسْمَانِي** **عَلَيْهِمْ** **قُوَّةٌ** **بِلا كَسْمَانِي** **عَلَيْهِمْ** **قُوَّةٌ**
 نشوند ساليانه مبلغی به عنوان جزیه (مالياح **بِلا كَسْمَانِي** **عَلَيْهِمْ** **قُوَّةٌ**) بپردازند و در برابر آن ، حکومت
بِلا كَسْمَانِي **عَلَيْهِمْ** **قُوَّةٌ** **بِلا كَسْمَانِي** **عَلَيْهِمْ** **قُوَّةٌ** نمايد.

نقل از بحار الانوار ، ج ۲۱ ، ج ۳۲ / تفسير كشاف ، نوشته زنجشيري ، ج ۱ ، ۲۸۲
 ۲۸۳ / تفسير مفاتيح الغيب ، نوشته فخر رازي ، ج ۲ ، ۴۷۱ ، ۴۷۲

منظور حضرت عیسی است که در کودکی اعلام نبوت کرد (و همچنین نبوت داد به یحیی در حالیکه صغیر بود. پس چرا اسلام علی را قبول نداری که برادر و پسر عموی رسول خدا بود و دین اسلام بوسیله او قائم شد و کمر راست کرد. و خود شما آیاتی از قرآن می دانید که همگی در حق امیر المؤمنین ، علی بن ابی طالب ، علیه السلام و خاندانش نازل شده است ^۱ .

ای ابراهیم بن خالد! خداوند علی را ولی خود خوانده و رسول اکرم ضربت علی را در غزوه خندق برتر از عبادت جن و انس می داند ^۲ و ناقل حدیث تشبیه شمائید که رسول خدا فرمودند :

«من اراد ان ينظر الي ادم في علمه و الي نوح في تقواه و الي ابراهيم في حلمه و الي موسى في هيئته و الي عيسى في عبادته فلينظر الي علي بن ابي طالب» ^۳ و پیامبر (صلي الله عليه و آله و سلم) صفت چندین پیامبر اولوالعزم را در او جمع کرد و علی را دارای همه این صفات دانست و علی افضل است بعد از رسول

^۱ الله ۱۰۰ ۳ ۵۵ سورة مدني مائدة / الله ۳۳ سورة مدني طه و / الله ۸ ۹

۱۰ و از سوره دهر و بسیار دیگر آیات که مجال ذکر آنها نیست .

^۲ کتاب الطریف ، ص ۹۳

^۳ عین حدیث با کمی تفصیح بصوة ح کاملتر و غ حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل شده است که سند آن کتاب ، ینابیع الموده جلد دوم باب ۵۶ می باشد کمال کذا عنناذ والله اکر خواهد شد.

اکرم از همه انبیاء ، و محبوبترین خلائق است نزد خداوند بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم (چه خوش گفته است شاعر خوش ذوق که :

هم آدم و هم شیث و هم ادریس و هم الیاس	هم صالح پیغمبر و داود ، علی بود
هم موسی و هم عیسی و هم خضر و هم ایوب	هم یوسف و هم یونس و هم هود ، علی بود
موسی و عصا و ید بیضاء و نبوت	در مصر به فرعون که بنمود علی بود)

ای ابراهیم بن خالد عونی ! چرا مضایقه می کنی در آنکه ایمان علی در طفولیت معتبر است و ای ابراهیم چرا معترف نمی شوی بدانکه امیر المؤمنین در حال طفولیت امامت یافت و همان موقع بود که وصی ، وزیر و خلیفه رسول خدا شد ؟!

ای ابراهیم ! جمیع مسلمانان همگی در این قول متحدند که علی یك لحظه هم به خدا شرك نوزید و از همان کودکی و اوان طفولیت موحد بود ، در حالیکه ابوبکر بعد از چهل سال به سر بردن در آئین جاهلیت مسلمان شد .

با این حال و اوصافی که از پیامبر در مورد علی برایت گفتم باز علی را سابق الاسلام نمی دانی و ابوبکر را سابق می دانی ؟ وای به حالت ! مگر قول قرآن را در مورد عصمت اهل بیت پیامبر نشنیده ای که می فرماید : انما یرید الله لیزهد عنکم الرجس

اهل البيت^۱ (وام السلمه همسر پیامبر بارها می گفت که اهل پیامبر همان خانواده او یعنی علی ، همسرش و فرزندانشان حسن و حسین می باشند).

ابراهیم بن خالد که دچار مرض قولنج شده بود ، ساکت نشست بود و سرافکنده به سخنان حسنیة گوش می داد وقتی سخنان حسنیة تمام شد گفت : از این مسئله در گذشتیم (شما را به خدا عناد بی جهت این ناصبی ها را ببندید).

ابراهیم گفت مسئله دوم من این است :

چه گوئی در حق عباس و علی که بر سر میراث پیامبر دعوی کردند و هر يك ادعای میراث می کرد؟

عباس می گفت من عموی پیامبرم و علی می گفت من داماد و پسر عموی پیامبرم ، و دعوی نزد ابوبکر بردند تا قضاوت میان آنها کند و ای حسنیة چون دو خصم به نزد حاکم روند البته یکی بر حق است و دیگری بر باطل باشد. غرض ابراهیم از طرح این سؤال این بود که اگر حسنیة می گفت عباس بر باطل بود ، چون هارون از خلفای عباسی بوده و عباس را جد خود می دانست ؛ بیم جانش می رفت و احتمال داشت که کشته شود و اگر می

^۱ سورة طه ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ : همانا لعلوا هرگذاه بیلد قوع لعلاهل بیت

گفت علی بر باطل می باشد ادعای حسنیه مبنی بر اینکه شیعه
علی است رد می شد.

اما بشنوید جواب حسنیه را :

ای ابراهیم ! جواب این سؤال (احمقانه) تو را از قرآن می دهم.
بدان که حق تعالی به رسول خود خطاب فرمود :

«وهل اتتک نبوالخصم اذ تسوروا المحراب اذ دخلوا علی داود...»^۱
آیا این تفسیر را شنیده ای که این دو خصم که قرآن از آنها نام
می برد، یکی مکائیل و دیگری جبرائیل بودند و حاکم نیز داود
بود^۲؟ حال بگو بدانم مکائیل بر حق بود و جبرئیل بر باطل یا
جبرائیل بر حق بود و مکائیل بر باطل؟!

ابراهیم گفت : هر دو بر حق بودند و خدا خواست که داود را
امتحان کند

حسنیه گفت : الله اکبر (که یک حرف راست و درست زدی)
پس عباس و علی هم هر دو بر حق بودند و خواستند که ابابکر را
آگاه سازند. با یک دعوی ساختگی نزد ابوبکر رفتند. عباس
ادعای میراث کرد چون عمومی پیامبر بود و علی ادعای میراث

^۱ کیه ۱۹ تا ۲۴ سوره ملکی طه ترجمه : آیا داستان آن دو دشمن ، هنگامی که داود

عاج بر او بر طه شده اند و شنیده اند!

^۲ تفسیر این کیه شریفه که آمده است : خلتند چون علی خولت علی و امتطت کمدک

کمدک و کمدک (که طلاس غلام غلام) غلام فرستاد . علاقه طلاس

کگاهی بیشتر به تفسیر نمونه ایل ک یا ح ۲۱ تا ۲۶ سوره صا مراجعه نمایند.

کرد چون داماد ، برادر و وصی پیامبر بود و سید زنان عالم و جوانان اهل بهشت (فاطمه الزهرا و حسنین) در خانه او بودند و علی طبق آیه ۶۱ سوره آل عمران نفس رسول خدا بود.

ابابکر چون ادعای طرفین دعوی را شنید گفت : والله که من از پیغمبر شنیدم که فرمود : «علی وصی من ، وارث من و قاضی دین من است»^۱

تا سخن ابی بکر بدینجا رسید عباس گفت : چگونه این سخن را از پیامبر شنیدی و حقوق علی را برای خود اختصاص دادی؟! ابوبکر که تازه فهمیده بود جریان چیست و ادعای میراث بهانه ایست ، گفت :

شما مرا به جنگ می طلبید و با من منازعه می کنید. سپس از مجلس قضاوت بیرون رفت. ابراهیم چون این سخنان را شنید گفت : از این مسئله هم در گذشتیم و اما سؤال سوم : ای حسنیه بگو علی فاضلتر بود یا عباس!؟

حسنیه جواب این سؤال ابراهیم را با سؤال دیگری پاسخ داد و آن این بود که :

^۱ توجه داشته باشید ابوبکر در اینجا گفته است که پیامبر فرمود : علی قاتل من است
و طیفحاح بعد از آن سخن مرغ و قاتل پیغمبر را میگوید که پیامبر به علی از ابوبکر علی
گوید : پیامبر گفته است ما هیچ عشی باقی نمی گزافتم. علی با غلبه نام حافظه است .

ای ابراهیم! بگو بدانم حمزه فاضلتر بود یا محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) حال چه مشکلی است که میان عباس و علی سردرگم مانده ای و پی در پی از عباس و علی سؤال می کنی؟! ای ابراهیم! اگر عباس فاضلتر بود که این فضل، مایه فخر و مباهات علی بود چرا که چنان عمویی داشت و اگر علی فاضلتر می بود، عباس افتخار می کرد که چون علی، برادر زاده ای دارد.

در این هنگام هارون الرشید چون اینهمه بلاغت و فصاحت را از حسنیه دید و عجز ابراهیم بن خالد عونی را مشاهده کرد (همان ابراهیمی که اعلم علمای بصره بود) متحیر و شگفت زده ماند و خطاب به ابراهیم گفت: حیف از آنهمه علومی که در نزد توست!
!؟

پس از صحبت هارون و سرافکنندگی بیشتر ابراهیم؛ حسنیه گفت:

ای حضار و ای خلیفه! هشتاد و سه سؤال او را پاسخ دادم. اگر راضی باشید من هم از او يك سؤال بکنم.

هارون صدا بلند کرد و گفت: هر چه می خواهی بپرس.

حسنیه گفت: ای ابراهیم آیا پیامبر که از دنیا رفت وصی تعیین کرد یا خیر؟

ابراهیم گفت : پیامبر بعد از خود جانشین تعیین نکرد ^۱ .
حسنیه گفت : ای ابراهیم پیامبر کار صوابی انجام داد یا کار سقیم
و نادرست؟

ابراهیم گفت : کار پیامبر صحیح و درست بود .
حسنیه گفت : پس ای ابراهیم چه می گوئی در مورد تعیین
جانشین برای پیامبر در سقیفه بنی ساعده که خلفاء هم آنجا
بودند و جانشین تعیین کردند؟! آیا کار پیامبر غلط بود که جانشین
تعیین نکرد یا کار ابوبکر و عمر و خالد بن ولید و ... که جانشین
تعیین کردند ؟

ابراهیم بیچاره آنچنان در مانده بود که نمی دانست چه کند . اگر
می گفت کار پیامبر اشتباه بود ؛ نقض دین و شرع بود (که پیامبر
کار اشتباه کند حال آنکه پیامبر از مقام شامخ عصمت برخوردار
است) و اگر می گفت کار خلفاء سقیم بود، می ماند که چه کند
چون عقیده خودش (که بر مذهب تسنن بود) باطل می شد .
از این جهت ماند که چه بگوید و چه کند . اینبار هم مثل دفعات
قبل سر بزیر افکند و هیچ نگفت .

^۱ پیامبر ﷺ هرگز تعیین نکرد بلکه حضرت الوهیت ، خداوندگار جهان ،
عمیر المؤمنین و اعلی خلیفه بعد از ﷺ . چنانکه فرمود الله ﷻ ﷺ تا تعیین
جانشین می بایست بوسیله خلو باشد

حاضرین در مجلس که عجز و بیچارگی آن «اعلم علماء» یعنی ابراهیم بن خالد عونی را دیده بودند همه به یکباره آن خندیدند . هر کس زبان حالی داشت که چگونه ابراهیم در جواب کنیزی درمانده است .

پس از این سؤال حسنیه و عدم پاسخگویی ابراهیم بن خالد ، سؤالات دیگری مطرح شد که حسنیه همه را با ادله ی محکم جواب گفت .

علماء بغداد که همگی عاجز از جواب شده بودند ، به‌مراه ابراهیم یکباره به حسنیه حمله کرده و قصد جان او را کردند ، يك مرتبه هارون فریاد برآورد که :

آیا از خدا شرم ندارید ، کنیزی شما را با ادله و براهین ، تکفیر می کند و شما که نمی توانید جواب او را بدهید به او حمله می کنید . (گرچه هارون از مخالفین با حسنیه بود) چون هارون این سخنان را گفت ، علماء سر بزیر افکندند و دست از حمله به حسنیه برداشتند .

حسنیه چون دید که هارون از وی دفاع کرد ، ادامه سخن داد و گفت : بدانید که بنی امیه و اتباع ایشان و حتی آنهائیکه قبل از بنی امیه متصدی امور خلافت شدند همگی ظالم و تجاوزگر بودند و هیچ استحقاقی برای امر خلافت نداشتند و همگی

ایشان مشهور به فسق و ظلم بودند و از بیان احکام شرعی عاجز و همواره در علوم اسلامی و احکام اشتباه می کردند.^۱ گاهی اوقات آلوده و ناپاک نماز می خواندند و گاهی هم مست^۱ و با اینهمه قبایح ادعای امامت بر خلائق هم می کردند.

تمام احادیث مربوط به پیامبر را جمع کردند و سوزاندند^۲ و احادیث جعلی را میان مردم رواج دادند و بنابراین احادیث جعلی قرآن را تفسیر می کردند. (مردم بیچاره زمان ایشان هم که قدرت و مهارت دفع شبهات را نداشتند، در همان جهل مرکب ماندند و عنادشان با اهل بیت روز بروز بیشتر شد).

فِرْق و شریعت‌هایی مختلف درست کردند و میان مردم رواج دادند،^۳ در صورتیکه مذهب حق و حقیقت فقط یک مذهب است. آیا سخن خاتم الانبیاء، محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله و سلم) را نشنیده‌ای که فرمود «ستفرق أمتی علی ثلاث و سبعین فرقه، و واحده منها ناجیه و الباقی فی النار»^۴ اصحاب از

^۱ [بیدین عقبه ابن‌عبی معیط

^۲ [ابوبکر] عمر به تصدیق عایشین کنولعلم] پ ۱۰ / ۲۸۵، مسندالصدیق و تذکره الحفاظ، الطبقات الکبری ابن سعد ج ۵ / ۱۸۸ [خطیب بغل] [تقییدعلم -

جامع بیاءلعلم ابن عبدالبر پ ۱ / ۶۵ [چا] [بیر] ح [قولکتب‌لعلمیه

^۳ فرقه‌هایی که بعد از رسول اکرم بوجود آمد.

^۴ بزودی امت من بر هفتاد و سه فرقه متفرق خواهند شد که یکی از آنها نجات پیدا می کند [بقیه] [تک‌تش خواهند بو].

رسول خدا سؤال نمودند که فرقه ناجیه کدام است . حضرت فرمودند :

آنچه من و اهل بیت من بر آن هستند .

و در همین اثنا بود که حضرت حدیث : «مثل اهل بیته کمثل سفینه نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق»^۱ را بیان نمودند .

ای ابراهیم ! شیعه و سنی بر صحت این دو حدیث متفقند و راه همه اصحاب رسول خدا همان راه رسول خدا و اهل بیتش بود و هیچکدام از اهل بیت رسول خدا نه حنفی بود ، نه مالکی ، نه شافعی و نه معتزلی بلکه همگی آنان به حبل الله معتقد بودند و اهل بیت پیامبر بودند و خداوند آنان را بر مردم امام کرد .

و یکی از شروط امامت عصمت است . بدلائل عقلی و به مقتضای آیه «اذابتلی ابراهیم ربه بکلمات ... انی جاعلک للناس اماما قال ومن ذریته قال لاینال عهدی الظالمین»^۲

ای ابوحنیفه (ابوحنیفه کنیه ابراهیم بن خالد عونی بود) !

^۱ مثلاً عجلت لیت لمن همایند کتبتی لموس لعی بائند که هر کس از آن تخلف نماید ، غرق و هلاک خواهد شد . مستدرک حاکم جلد ۳ / ۱۵۱ ، صواعق ابن حجر عسقلانی ص ۱۸۴

^۲ آیه ۱۲۴ سوره مدنی قره : ... هماینا لمن لعی طوهیم ... قال لیت لعی لعی طوهیم گفت : لیس اعز الله لمن هم عطلت لعی لعی خلت لعی فرمود : عهد من که همای امامت باشد به ظالمین نمی تسد .

ظلم بردو قسم است. یکی ظلم به نفس و دیگری ظلم به غیر (از نفس) و هر کس که این دو را نداشته باشد البته که معصوم است و مشرک توبه کننده (اسلام آورنده) لایق و شایسته امامت نیست چرا که فرمایش قرآن است که می فرماید شرک ظلمی بزرگ است «ان الشرك لظلم عظیم»^۱ (یعنی خلفائی که عمری به آئین جاهلیت بودند و بعد از آن اسلام آوردند شایستگی امامت بر مسلمین را ندارند که اگر چنین باشد خلاف فرمایش قرآن است) و امیر المؤمنین علی بن ابیطالب طبق همان که گذشت لحظه ای و کمتر از لحظه ای، شرک و کفر نداشت و اوست که شایستگی امامت بر مردم بعد از رسول خدا را دارد.

ای ابراهیم! اگر کسی چنین عقیده ای داشته باشد شما او را رافضی^۲ نامیده و قتل او را واجب می دانید. (و بدان که این سنت معاویه لعنه الله علیه بود) و در حالیکه شما خود را به سنت پیغمبر نسبت می دهید ولی با گفتارتان جمیع انبیاء را فاسق می دانید.

^۱ که ۱۳ سوره مکی لقمان: هانا شر ظلمی عظیم است

^۲ فظمی ظلمتی است که عاقل سنت به تابعین می دهد. عاقل بن کلامه و غرض گریه شده که معانی مختلفی است. عاقل بن معاویه عاقل سنت بعد از نظر عاقل بن غیور است برداشته، ترک دین کرده، دین را دور انداخته، شما را به خدا ببیند به چه کسانی (که پیامبر آنها را رستگار خواند) فوضی می گویند.

ابوحنیفه (ابراهیم) گفت : مگر اختیار از دست داده ای که صحابه و تابعین را طعن و تکفیر می کنی ؟ ! محبت و مودت اهل بیت رسول اکرم بر همه ما لازم است و در این مورد هیچکس با تو تراعی ندارد .

اما مودت و محبت اصحاب کبار و خلفای عالیقدر نیز که جانشین سید مختار بودند بر همه کس واجب است و در خلافت ایشان اجماع امت است . یعنی همه امت خلافت آنها را قبول دارند . خصوصاً ابي بکر که آیه الاتصروه فقد نصره الله اذ آخرجه الذين ... اذ يقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا فانزل الله سکینته علیه و ایده بجنود لم تروها) ^۱ در شأن وی نازل شده است و از برای ابوبکر در این آیه فضائلی چند است .
حسنیه گفت ای ابراهیم آن فضائل را که می گویی بیان کن تا بدانیم .

ابوحنیفه گفت : بشنو ای حسنیه !
اول آنکه او همراه رسول بود و این نشان دهنده آن است که رسول اکرم او را بیشتر از همه دوست می داشت تا همراه و انیس و همدمش باشد .

^۱ که به ۴۰ سوره مدنی توبه : (خلطند خطا و کفأة) کهءگرء ؤ یاة نکنید هملاها لعلء ؤ یاة خود لعلء ... هنگامی که پیامبر با ابوبکر در غار بودند ، پیامبر به همراه خود گفت : نترف جزء به ؤه مده که خلطند لها ما لمت لیس خلط لهد هم لك فطش لعلء ؤه بر قلب پیامبر ناع کرد و او را با لشگری که دیده نمی شدند ، یاة غور .

دوم آنکه حق تعالی وی را مصاحب رسول خواند .
سوم آنکه خدا و رسول او ، نتوانستند او را غمگین ببینند و از
برای رفع حزن و ترس او گفتند لاتحزن .
چهارم آنکه رسول الله گفت : ان الله معنا و ضمیر متکلم مع الغیر
بکار برد (ضمیر جمع) یعنی خدا با محمد صلی الله علیه و آله و
ابوبکر بود و اینها همگی فضائل ابوبکر می باشد .
حسینیه پوز خندی زد و گفت : به لطف خدا همین فضائلی که
شما از آن دم می زنید نشانه عدم ایمان است . و کسانی که
بواسطه این آیه شریفه ابوبکر و ... را بر خاندان عصمت مقدم
می دارند اشتباه کرده اند .
مگر اینکه با این فضائل بتوانید عوام فریبی کنید .
اما آن جهت که گفتم چون رسول خدا او را بیشتر از همه دوست
می داشت والله که اشتباه گفتمی .
بدان که در آن شب هجرت ، جبرئیل بر پیامبر نازل شد و گفت :
یا رسول الله : کفار امشب قصد قتل تو کرده اند ، باید امر کنی که
هیچیک از صحابه تو از خانه بیرون نیاید و امر الهی چنانست که
علی بن ابی طالب را که برادر توست بر جای خود بخوابانی و آن
کسی که جان خود را فدای تو می کند هم اوست و خودت هم
بسوی غار (ثور) برو .
شب که فرا رسید رسول خدا اصحاب را طلبیده بدانها امر کرد که
هیچ یک از اصحاب و دوستان من نباید بهیچ وجهی از خانه
خارج شوند که خداوند در این کار مصلحتی دارد . چون سخنان
رسول به پایان رسید همه اصحاب متوجه خانه هایشان شدند .

بعد از آن پیامبر برادرزاده خود را طلبیدند و فرمان حق را بروی ابلاغ کردند . امیر المؤمنین هم که آن موقع جوانی بیش نبودند با آغوش باز این پیشنهاد را پذیرفتند و در جواب رسول اکرم فرمودند : جان من فدای تو و دستور خدایت یا رسول الله . حضرت رسول هم او را در آغوش گرفت و گریه بسیار کرده و فرمود : ای علی جان تو را به خدا سپردم ، سپس با او خداحافظی کرد و وی را بجای خود خواباند .

هنگام خروج از شهر مکه دید که شخصی می آید ، چون نزدیکتر آمد دید که ابوبکر است .

پیامبر بدو گفت : مگر من همین لحظاتی پیش شما را نطلبیدم و نگفتم که از خانه هایتان بیرون نیاید ؟ چرا مخالفت امر خدای تعالی نمودی ؟

ابوبکر گفت : از برای جان شما هراسان بودم .

پیامبر ماند که چه کند ، چون دستور داشت که کسی را همراه خود نبرد . همان لحظه جبرئیل نازل شد و عرضه داشت یا رسول الله اگر او را بازگذاری ، کفار او را گرفته و عقب تو خواهند آمد و تو را بقتل خواهند رسانید . به ضرورت و از روی ناچار باید او را همراه ببری ^۱ .

^۱ کفایة ذلك شب قصد نقل قطعی پیامبر ؑ و گفتند چه علی ؑ بستر باند فاکر کردند ، فکر کردند که پیامبر که در بستر خوابیده است اما اگر اطراف خانه پیامبر یکی

و اینکه گفتم پیامبر به ناچار ابوبکر را به‌مراه برد ، اجماع امت است .

و نفاق تنی چند از اصحاب در قرآن آمده است :

يقولون بافواههم ماليس في قلوبهم^۱ و همچنین آیات دیگر ای ابوحنیفه! بدان که رسول خدا از جلیس و انیس بی نیاز بود و انس حضرتش با خدا بود و جبرئیل و دیگر ملائکه جلیس و همنشین حضرت بودند و این است که خدا فرمود : « و ایده بجنود لم تروها »

ای ابوحنیفه ! تو می‌گوئی خداوند او را صاحب^۲ (هم گفتگو) رسول خدا خواند ، بدان که بخاطر صحبت ابوبکر با پیامبر هیچ فضل و شرفی بر وی

نمی باشد (چرا که کفار دیگر هم بارها با پیامبر صحبت می کردند) و او در آن صحبت و همراهی هیچ رفع ضرری از رسول

عصحا و ط م می ی‌دند با توجه به اینکه نقشه قطعی قتل یافتند (لیس پیامبر و هلی یافتند) م می گرفتند شکنجه می اند تا ط پیامبر و ط کلد جو که طحا و پیامبر از نقشه های پیامبر بی خبر نبودند همین خاطر پیامبر مجبور شد وی را همراه برد و گرنه حال اسلام با قتل ناهنگام پیامبر می خشکید .

۱ که ۱۶۷ سوره مدینک عموم مفسرین موه این لیه طحبتها طره مد تره : كن لیه با غا می گویند به به كه عقیده نلقد .

۲ که کتب لغت که م طاحب جلتجو کلم لپی یلیم که فلتنه ط طاحب و ط و صاحب ، اسم فاعل آن به معنای ملازم ، همراه ، هم صحبت و معانرج گفته لپی باشد .

خدا نکرد ، و بدان که به قول قرآن کافر هم ، می تواند هم صحبت با مسلمان باشد چنانکه قرآن کافر را صاحب مؤمن خوانده است . آنجا که می فرماید : « قال له صاحبه و هو يحاوره أكفرت بالذي خلقك من تراب ... »

ای ابراهیم : زن نوح صاحبه نوح بود و حال آنکه کافر بود و همچنین زن لوط ؛ و سگ اصحاب کهف هم صاحب ایشان در غار بود^۱ . و این صحبت ابوبکر با پیامبر هیچ فضل و شرفی برای وی نیست چرا که همواره با دودلی همراه رسول خدا بود .

ای ابراهیم ! فضیلت سوم که بر شمردی و گفتی لاتحزن : بدان که پیامبر به خاطر آن مهربانی و شفقتی که سراسر وجودش را گرفته بود به ابوبکر گفت : « لاتحزن » (ناراحت مباش و ترس) و اگر رسول خدا کس دیگری را در چنان شدت ترس می دید مسلماً او را دلدار می داد .

ای حضار ! بدانید که ترس ، خوف و حزن بر دو نوع است . یا بخاطر طاعت است یا بخاطر معصیت (یعنی انسان فقط به دو علت ناراحت می شود و ریشه همه حزن ها همین دو امر است . یا اینکه انسان بخاطر اینکه اعمالش کم و عباداتش ناچیز است ، ناراحت و خوفناک است که این ترسی پسندیده است و در روایت

^۱ سگ اصحاب کهف از حیوانات برتر نسبت به سایر حیوانات بوده و بر آنها فضیلت

و محروس خواهیم ماند (حروف معصوم از ادله است و کلام و تقریر معصوم برای ما کافی است) اما ابوبکر در درون دل معتقد به حرف رسول خدا نبود و این ترس و حزن او هم این مطلب را می‌رساند که ابوبکر به سخن خدا و رسولش اعتماد نداشت.

به‌همین خاطر هم وقتی ابوبکر کفار را دید که برای جستجو آمده‌اند تا پیامبر را پیدا کنند، داد و بیداد براه انداخت تا آنها را آگاه نماید.

ای ابراهیم! اگر ابوبکر بطور تمام و کمال به پیامبر ایمان داشت، داد و بیداد راه نمی‌انداخت و مار بر پای او نمی‌زد تا ساکت شود.^۱

ای ابراهیم! فضیلت چهارم که بر شمردی و گفتی که رسول خدا فرمود «ان الله معنا» (خدا با ماست) منظور رسول اکرم این بود که خدا، حافظ و ناصر من است و ابی‌بکر را از این آیه چه حاصل؟

مگر نشنیده‌ای که در قرآن آمده است (مایکون من نجوی ثلاثه الاهیو رابعهم و... الاهیومعهم) «نباشد از راز گوینده سه نفر، مگر آنکه نفر چهارم آنها خدا باشد و... و خدا با ایشان است» این آیه جمیع انسانها را شامل می‌شود. کافر و غیر کافر، ترسا و یهودی، مسلمان و...

^۱ چو ابوبکر سرصلوّه و نه تلخحت مائة به فرما ۱ خلو بر پا ۱ غ تا ۱ و ساکت نماید

و اینکه گفته خدا با ایشان است آنها را فضل و شرفی حاصل نمی شود.

ای ابراهیم! اگر کسی مرکبی داشته باشد و از ترس حرامیان در صحرا به خانه ای پناه برد و بگوید در این منزل خدا با ماست و ما را نگه خواهد داشت؛ یعنی مرا و مرکبی که با من است را، آیا آن مرکب را فضلی حاصل می شود؟ مسلماً نه. پس ابی بکر هم در این آیه فضلی ندارد.

این سخنان خنده هارون و اطرافیان را باعث شد و ابراهیم که دچار قولنج شده بود، سر بزیر افکنده و هیچ یارایی سخن گفتن نداشت.

پس از مدتی که مجلس سکوت و آرامش خود را بازیافت، حسنیه ادامه سخنان خود را اینگونه بیان نمود:

علما و دانشمندان بدانید آنجا که در آیه شریفه می فرماید: «و انزل الله سکینته علیه» ضمیر (هاء) در «علیه» به پیامبر رجوع می کند (باز می گردد) و این تأکید بر آن دارد که سکینه و

آرامش و اطمینان قلبی بر پیامبر نازل شد نه بر ابوبکر و او از این بهره بی نصیب ماند.

چرا که حضرت باری تعالی در مورد انزال سکینه بر پیامبر در دو موضع، داد سخن به میان آورده است. اولین موضع همین آیه مورد بحث است. اما آیه دوم در غزوه حنین هنگامیکه لشکر اسلام در حال شکست بود نازل شد. همان هنگام که ابوبکر، عمر، عثمان و بسیاری در حال فرار بودند و پیامبر را میان کفار رها کردند و فقط امیر مؤمنان، حضرت علی، و هفتاد و نه نفر از صحابه و انصار پای همت و مردانگی در میدان جهاد محکم کرده^۱ و از سر جان گذشته بودند؛ خدایتعالی فرمود: «لقد نصرکم الله فی مواطن کثیره و یوم حنین اذ اعجتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئاً و ضاقت علیکم الارض بما رحبت ثم ولیتم مدبرین ثم انزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین»^۲

^۱ «لقد نصرکم الله فی مواطن کثیره و یوم حنین اذ اعجتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئاً و ضاقت علیکم الارض بما رحبت ثم ولیتم مدبرین»

^۲ سوره مدنی توبه کیه ۲۵

ای ابراهیم انزال سکینه بر رسول و مؤمنان شد و در غار نیز کسی غیر از ابوبکر با پیامبر همراه و مصاحب نبود (به غیر از راهنمای راه) و حضرت باریتعالی در غار فرمود فانزل الله سکینته علیه و ابوبکر را ذکر فرمود اگر ابوبکر به خدا و رسول ایمانی داشت می باید ضمیر بصورت تشبیه «علیهما» می آمد یعنی گفته می شد «پس خداوند نازل فرمود سکینه را بر قلب آندو» اما قرآن می فرماید «خداوند سکینه و آرامش را بر قلب پیامبر نازل کرد»^{۱-۲}

ای ابراهیم با توجه به آنکه گفتیم :

ترجمه آنکه : خلد لها مسلمین و موطع بلیا... تا... انزل... که... مغرّة شدید به غیا لشکره... پس که لشکر غیا بکاة لها نیلند... انک نلک به به فرار نهادید . سپس خلدند که تمش و بر تسولش مؤمنان ناع کر .

^۱ نکته سنجایی ظریفی با توجه وقت آنکه خود تا آمدند که هر طایفه سکینه بر قلب ابوبکر و خود نهادند و خود فهد که به بقوه غیر مستقیم به ابوبکر و باقیه که گفتیم ابوبکر به لها لشکرهای باند (لها بقوه در اعلی و غافل کرده بو) هنگام شکست علیه هم فوه کرده بو . طبق نقل تاریخ ابوبکر و کلبانی بو که به تعلم نفوح لشکره سال مغرّة بو می باند . لهی گفت : «لها هرگز و غ کمی نفوح شکست نخوهیم بقوه لها نفوح لها جلد بوهر بقوه ان علمت» نقل و غ طبق کبر پ ۱۵۰ / ۲

^۲ همچنین طبق نقل تاریخ ابوبکر و کلبانی بو که هکذا شکست علیه به پیامبر پشت نموده و فرار کرد و جزو آن مؤمنین که سکینه بر آنها نازل شد ، محسوب نمی شد .

- ۱- تزلزل و خوف ابوبکر بخاطر طاعت وی از خدا نبوده است.
 - ۲- انزال سکینه بر قلب وی نبوده است.
- پس با این آیه که بیان نمودی عدم ایمان وی ثابت است و این است فضیلتی که از آن کفر وی ثابت می شود.
- [در این فراز از داستان ، حسنیه جملات بسیار جالبی نسبت به خلفاء بکار می برد که جهت پاره ای از مسائل از ذکر آن خودداری می کنیم . علاقمندان می توانند به کتاب مکالمات حسنیه رجوع نمایند .]
- سپس حسنیه اینگونه ادامه سخن می دهد :

شما با این فضائل می خواهید برتری عده ای را بر خاندان عصمت و طهارت (صلوات الله علیهم اجمعین) ثابت کنید .

مگر کسی می تواند فضائل علی را منکر شود !!؟

او که در شب هجرت بجای حضرت ختمی مرتبت خواییده و جان خود را فدای مولای خود کرد (قبل از آنکه پیامبر میان او و خودش صیغه اخوت بخواند) . او که خدای باریتعالی به وجودش نزد ملائک مباهات کرد و به آنها فرمود : «ای ملائک !! من هر دو نفر از شما را با یکدیگر برادر ساختم کدامیک از شما حاضر است جان خود را فدای برادرش کند ؟ هیچ کدام از ملائکه جواب نگفتند . خدای تعالی (در شب هجرت) امر فرمود که بروید و علی علیه السلام را ببینید که جان خود را فدای حبیب و رسول من کرده است »

و او همان کسیست که در همین جریان طبق روایات خود شما در کتب خودتان (رجوع شود به کتبی که در پاورقی شماره ۲ گذشت) در باره او از قول پیامبر آمده است که «آنکس که سوره براءت را ابلاغ می کند باید از خود من باشد و من هم از او باشم.»

کنها داده شد که هر چه سریعتر تکلیف خود را با حکومت اسلامی روشن سازند ، در غیر این صورت از آنها سلب مصونیت می شود. پیامبر بویکر قره ^(۱) حطوة طلبیدند ^(۲) ای چند غنک باغ ^(۳) بویکر ^(۴) تعلیم کردند ^(۵) قره ^(۶) بویه ^(۷) چهار نفر ^(۸) که مکه ^(۹) نمودند ^(۱۰) قره ^(۱۱) عید قربان ، این قطعنامه و آیات ، تلاوت شود. بویکر کفاه ^(۱۲) ه ^(۱۳) نفر ^(۱۴) قد ^(۱۵) قره ^(۱۶) مکه ^(۱۷) قره ^(۱۸) پیش گرفت . بجز ^(۱۹) نگذشت ^(۲۰) که ^(۲۱) بیک ^(۲۲) ای ^(۲۳) باغ ^(۲۴) قد ^(۲۵) ای ^(۲۶) غ ^(۲۷) طرف ^(۲۸) بیداد ^(۲۹) : « ع ^(۳۰) پیامبر ! سوگ ^(۳۱) بوئت ^(۳۲) باید ^(۳۳) توسط ^(۳۴) شخصی ^(۳۵) غ ^(۳۶) ح ^(۳۷) اهل ^(۳۸) بیت ^(۳۹) به ^(۴۰) طرف ^(۴۱) ملا ^(۴۲) بویکر ^(۴۳) . این ^(۴۴) بویکر ^(۴۵) ح ^(۴۶) ای ^(۴۷) قره ^(۴۸) حطوة ^(۴۹) طلبیدند ، مرکب ^(۵۰) مخصوص ^(۵۱) خود ^(۵۲) را ^(۵۳) در ^(۵۴) اختیار ^(۵۵) شادند ^(۵۶) و فرمودند : بویکر ^(۵۷) قره ^(۵۸) قره ^(۵۹) ملا ^(۶۰) ح ^(۶۱) ای ^(۶۲) باغ ^(۶۳) غ ^(۶۴) بویکر ^(۶۵) قره ^(۶۶) باغ ^(۶۷) ای ^(۶۸) ملا ^(۶۹) ح ^(۷۰) باغ ^(۷۱) ای ^(۷۲) ملا ^(۷۳) ح ^(۷۴) حطرح ^(۷۵) ای ^(۷۶) قره ^(۷۷) مکه ^(۷۸) قره ^(۷۹) پیش ^(۸۰) گرفتند . قره ^(۸۱) نزیکی ^(۸۲) مسجد ^(۸۳) حجره ^(۸۴) ای ^(۸۵) بویکر ^(۸۶) ملا ^(۸۷) ح ^(۸۸) بویکر ^(۸۹) حطرح ^(۹۰) ای ^(۹۱) بویکر ^(۹۲) قره ^(۹۳) ای ^(۹۴) بویکر ^(۹۵) قره ^(۹۶) ای ^(۹۷) بویکر ^(۹۸) قره ^(۹۹) ای ^(۱۰۰) بویکر ^(۱۰۱) قره ^(۱۰۲) ای ^(۱۰۳) بویکر ^(۱۰۴) قره ^(۱۰۵) ای ^(۱۰۶) بویکر ^(۱۰۷) قره ^(۱۰۸) ای ^(۱۰۹) بویکر ^(۱۱۰) قره ^(۱۱۱) ای ^(۱۱۲) بویکر ^(۱۱۳) قره ^(۱۱۴) ای ^(۱۱۵) بویکر ^(۱۱۶) قره ^(۱۱۷) ای ^(۱۱۸) بویکر ^(۱۱۹) قره ^(۱۲۰) ای ^(۱۲۱) بویکر ^(۱۲۲) قره ^(۱۲۳) ای ^(۱۲۴) بویکر ^(۱۲۵) قره ^(۱۲۶) ای ^(۱۲۷) بویکر ^(۱۲۸) قره ^(۱۲۹) ای ^(۱۳۰) بویکر ^(۱۳۱) قره ^(۱۳۲) ای ^(۱۳۳) بویکر ^(۱۳۴) قره ^(۱۳۵) ای ^(۱۳۶) بویکر ^(۱۳۷) قره ^(۱۳۸) ای ^(۱۳۹) بویکر ^(۱۴۰) قره ^(۱۴۱) ای ^(۱۴۲) بویکر ^(۱۴۳) قره ^(۱۴۴) ای ^(۱۴۵) بویکر ^(۱۴۶) قره ^(۱۴۷) ای ^(۱۴۸) بویکر ^(۱۴۹) قره ^(۱۵۰) ای ^(۱۵۱) بویکر ^(۱۵۲) قره ^(۱۵۳) ای ^(۱۵۴) بویکر ^(۱۵۵) قره ^(۱۵۶) ای ^(۱۵۷) بویکر ^(۱۵۸) قره ^(۱۵۹) ای ^(۱۶۰) بویکر ^(۱۶۱) قره ^(۱۶۲) ای ^(۱۶۳) بویکر ^(۱۶۴) قره ^(۱۶۵) ای ^(۱۶۶) بویکر ^(۱۶۷) قره ^(۱۶۸) ای ^(۱۶۹) بویکر ^(۱۷۰) قره ^(۱۷۱) ای ^(۱۷۲) بویکر ^(۱۷۳) قره ^(۱۷۴) ای ^(۱۷۵) بویکر ^(۱۷۶) قره ^(۱۷۷) ای ^(۱۷۸) بویکر ^(۱۷۹) قره ^(۱۸۰) ای ^(۱۸۱) بویکر ^(۱۸۲) قره ^(۱۸۳) ای ^(۱۸۴) بویکر ^(۱۸۵) قره ^(۱۸۶) ای ^(۱۸۷) بویکر ^(۱۸۸) قره ^(۱۸۹) ای ^(۱۹۰) بویکر ^(۱۹۱) قره ^(۱۹۲) ای ^(۱۹۳) بویکر ^(۱۹۴) قره ^(۱۹۵) ای ^(۱۹۶) بویکر ^(۱۹۷) قره ^(۱۹۸) ای ^(۱۹۹) بویکر ^(۲۰۰) قره ^(۲۰۱) ای ^(۲۰۲) بویکر ^(۲۰۳) قره ^(۲۰۴) ای ^(۲۰۵) بویکر ^(۲۰۶) قره ^(۲۰۷) ای ^(۲۰۸) بویکر ^(۲۰۹) قره ^(۲۱۰) ای ^(۲۱۱) بویکر ^(۲۱۲) قره ^(۲۱۳) ای ^(۲۱۴) بویکر ^(۲۱۵) قره ^(۲۱۶) ای ^(۲۱۷) بویکر ^(۲۱۸) قره ^(۲۱۹) ای ^(۲۲۰) بویکر ^(۲۲۱) قره ^(۲۲۲) ای ^(۲۲۳) بویکر ^(۲۲۴) قره ^(۲۲۵) ای ^(۲۲۶) بویکر ^(۲۲۷) قره ^(۲۲۸) ای ^(۲۲۹) بویکر ^(۲۳۰) قره ^(۲۳۱) ای ^(۲۳۲) بویکر ^(۲۳۳) قره ^(۲۳۴) ای ^(۲۳۵) بویکر ^(۲۳۶) قره ^(۲۳۷) ای ^(۲۳۸) بویکر ^(۲۳۹) قره ^(۲۴۰) ای ^(۲۴۱) بویکر ^(۲۴۲) قره ^(۲۴۳) ای ^(۲۴۴) بویکر ^(۲۴۵) قره ^(۲۴۶) ای ^(۲۴۷) بویکر ^(۲۴۸) قره ^(۲۴۹) ای ^(۲۵۰) بویکر ^(۲۵۱) قره ^(۲۵۲) ای ^(۲۵۳) بویکر ^(۲۵۴) قره ^(۲۵۵) ای ^(۲۵۶) بویکر ^(۲۵۷) قره ^(۲۵۸) ای ^(۲۵۹) بویکر ^(۲۶۰) قره ^(۲۶۱) ای ^(۲۶۲) بویکر ^(۲۶۳) قره ^(۲۶۴) ای ^(۲۶۵) بویکر ^(۲۶۶) قره ^(۲۶۷) ای ^(۲۶۸) بویکر ^(۲۶۹) قره ^(۲۷۰) ای ^(۲۷۱) بویکر ^(۲۷۲) قره ^(۲۷۳) ای ^(۲۷۴) بویکر ^(۲۷۵) قره ^(۲۷۶) ای ^(۲۷۷) بویکر ^(۲۷۸) قره ^(۲۷۹) ای ^(۲۸۰) بویکر ^(۲۸۱) قره ^(۲۸۲) ای ^(۲۸۳) بویکر ^(۲۸۴) قره ^(۲۸۵) ای ^(۲۸۶) بویکر ^(۲۸۷) قره ^(۲۸۸) ای ^(۲۸۹) بویکر ^(۲۹۰) قره ^(۲۹۱) ای ^(۲۹۲) بویکر ^(۲۹۳) قره ^(۲۹۴) ای ^(۲۹۵) بویکر ^(۲۹۶) قره ^(۲۹۷) ای ^(۲۹۸) بویکر ^(۲۹۹) قره ^(۳۰۰) ای ^(۳۰۱) بویکر ^(۳۰۲) قره ^(۳۰۳) ای ^(۳۰۴) بویکر ^(۳۰۵) قره ^(۳۰۶) ای ^(۳۰۷) بویکر ^(۳۰۸) قره ^(۳۰۹) ای ^(۳۱۰) بویکر ^(۳۱۱) قره ^(۳۱۲) ای ^(۳۱۳) بویکر ^(۳۱۴) قره ^(۳۱۵) ای ^(۳۱۶) بویکر ^(۳۱۷) قره ^(۳۱۸) ای ^(۳۱۹) بویکر ^(۳۲۰) قره ^(۳۲۱) ای ^(۳۲۲) بویکر ^(۳۲۳) قره ^(۳۲۴) ای ^(۳۲۵) بویکر ^(۳۲۶) قره ^(۳۲۷) ای ^(۳۲۸) بویکر ^(۳۲۹) قره ^(۳۳۰) ای ^(۳۳۱) بویکر ^(۳۳۲) قره ^(۳۳۳) ای ^(۳۳۴) بویکر ^(۳۳۵) قره ^(۳۳۶) ای ^(۳۳۷) بویکر ^(۳۳۸) قره ^(۳۳۹) ای ^(۳۴۰) بویکر ^(۳۴۱) قره ^(۳۴۲) ای ^(۳۴۳) بویکر ^(۳۴۴) قره ^(۳۴۵) ای ^(۳۴۶) بویکر ^(۳۴۷) قره ^(۳۴۸) ای ^(۳۴۹) بویکر ^(۳۵۰) قره ^(۳۵۱) ای ^(۳۵۲) بویکر ^(۳۵۳) قره ^(۳۵۴) ای ^(۳۵۵) بویکر ^(۳۵۶) قره ^(۳۵۷) ای ^(۳۵۸) بویکر ^(۳۵۹) قره ^(۳۶۰) ای ^(۳۶۱) بویکر ^(۳۶۲) قره ^(۳۶۳) ای ^(۳۶۴) بویکر ^(۳۶۵) قره ^(۳۶۶) ای ^(۳۶۷) بویکر ^(۳۶۸) قره ^(۳۶۹) ای ^(۳۷۰) بویکر ^(۳۷۱) قره ^(۳۷۲) ای ^(۳۷۳) بویکر ^(۳۷۴) قره ^(۳۷۵) ای ^(۳۷۶) بویکر ^(۳۷۷) قره ^(۳۷۸) ای ^(۳۷۹) بویکر ^(۳۸۰) قره ^(۳۸۱) ای ^(۳۸۲) بویکر ^(۳۸۳) قره ^(۳۸۴) ای ^(۳۸۵) بویکر ^(۳۸۶) قره ^(۳۸۷) ای ^(۳۸۸) بویکر ^(۳۸۹) قره ^(۳۹۰) ای ^(۳۹۱) بویکر ^(۳۹۲) قره ^(۳۹۳) ای ^(۳۹۴) بویکر ^(۳۹۵) قره ^(۳۹۶) ای ^(۳۹۷) بویکر ^(۳۹۸) قره ^(۳۹۹) ای ^(۴۰۰) بویکر ^(۴۰۱) قره ^(۴۰۲) ای ^(۴۰۳) بویکر ^(۴۰۴) قره ^(۴۰۵) ای ^(۴۰۶) بویکر ^(۴۰۷) قره ^(۴۰۸) ای ^(۴۰۹) بویکر ^(۴۱۰) قره ^(۴۱۱) ای ^(۴۱۲) بویکر ^(۴۱۳) قره ^(۴۱۴) ای ^(۴۱۵) بویکر ^(۴۱۶) قره ^(۴۱۷) ای ^(۴۱۸) بویکر ^(۴۱۹) قره ^(۴۲۰) ای ^(۴۲۱) بویکر ^(۴۲۲) قره ^(۴۲۳) ای ^(۴۲۴) بویکر ^(۴۲۵) قره ^(۴۲۶) ای ^(۴۲۷) بویکر ^(۴۲۸) قره ^(۴۲۹) ای ^(۴۳۰) بویکر ^(۴۳۱) قره ^(۴۳۲) ای ^(۴۳۳) بویکر ^(۴۳۴) قره ^(۴۳۵) ای ^(۴۳۶) بویکر ^(۴۳۷) قره ^(۴۳۸) ای ^(۴۳۹) بویکر ^(۴۴۰) قره ^(۴۴۱) ای ^(۴۴۲) بویکر ^(۴۴۳) قره ^(۴۴۴) ای ^(۴۴۵) بویکر ^(۴۴۶) قره ^(۴۴۷) ای ^(۴۴۸) بویکر ^(۴۴۹) قره ^(۴۵۰) ای ^(۴۵۱) بویکر ^(۴۵۲) قره ^(۴۵۳) ای ^(۴۵۴) بویکر ^(۴۵۵) قره ^(۴۵۶) ای ^(۴۵۷) بویکر ^(۴۵۸) قره ^(۴۵۹) ای ^(۴۶۰) بویکر ^(۴۶۱) قره ^(۴۶۲) ای ^(۴۶۳) بویکر ^(۴۶۴) قره ^(۴۶۵) ای ^(۴۶۶) بویکر ^(۴۶۷) قره ^(۴۶۸) ای ^(۴۶۹) بویکر ^(۴۷۰) قره ^(۴۷۱) ای ^(۴۷۲) بویکر ^(۴۷۳) قره ^(۴۷۴) ای ^(۴۷۵) بویکر ^(۴۷۶) قره ^(۴۷۷) ای ^(۴۷۸) بویکر ^(۴۷۹) قره ^(۴۸۰) ای ^(۴۸۱) بویکر ^(۴۸۲) قره ^(۴۸۳) ای ^(۴۸۴) بویکر ^(۴۸۵) قره ^(۴۸۶) ای ^(۴۸۷) بویکر ^(۴۸۸) قره ^(۴۸۹) ای ^(۴۹۰) بویکر ^(۴۹۱) قره ^(۴۹۲) ای ^(۴۹۳) بویکر ^(۴۹۴) قره ^(۴۹۵) ای ^(۴۹۶) بویکر ^(۴۹۷) قره ^(۴۹۸) ای ^(۴۹۹) بویکر ^(۵۰۰) قره ^(۵۰۱) ای ^(۵۰۲) بویکر ^(۵۰۳) قره ^(۵۰۴) ای ^(۵۰۵) بویکر ^(۵۰۶) قره ^(۵۰۷) ای ^(۵۰۸) بویکر ^(۵۰۹) قره ^(۵۱۰) ای ^(۵۱۱) بویکر ^(۵۱۲) قره ^(۵۱۳) ای ^(۵۱۴) بویکر ^(۵۱۵) قره ^(۵۱۶) ای ^(۵۱۷) بویکر ^(۵۱۸) قره ^(۵۱۹) ای ^(۵۲۰) بویکر ^(۵۲۱) قره ^(۵۲۲) ای ^(۵۲۳) بویکر ^(۵۲۴) قره ^(۵۲۵) ای ^(۵۲۶) بویکر ^(۵۲۷) قره ^(۵۲۸) ای ^(۵۲۹) بویکر ^(۵۳۰) قره ^(۵۳۱) ای ^(۵۳۲) بویکر ^(۵۳۳) قره ^(۵۳۴) ای ^(۵۳۵) بویکر ^(۵۳۶) قره ^(۵۳۷) ای ^(۵۳۸) بویکر ^(۵۳۹) قره ^(۵۴۰) ای ^(۵۴۱) بویکر ^(۵۴۲) قره ^(۵۴۳) ای ^(۵۴۴) بویکر ^(۵۴۵) قره ^(۵۴۶) ای ^(۵۴۷) بویکر ^(۵۴۸) قره ^(۵۴۹) ای ^(۵۵۰) بویکر ^(۵۵۱) قره ^(۵۵۲) ای ^(۵۵۳) بویکر ^(۵۵۴) قره ^(۵۵۵) ای ^(۵۵۶) بویکر ^(۵۵۷) قره ^(۵۵۸) ای ^(۵۵۹) بویکر ^(۵۶۰) قره ^(۵۶۱) ای ^(۵۶۲) بویکر ^(۵۶۳) قره ^(۵۶۴) ای ^(۵۶۵) بویکر ^(۵۶۶) قره ^(۵۶۷) ای ^(۵۶۸) بویکر ^(۵۶۹) قره ^(۵۷۰) ای ^(۵۷۱) بویکر ^(۵۷۲) قره ^(۵۷۳) ای ^(۵۷۴) بویکر ^(۵۷۵) قره ^(۵۷۶) ای ^(۵۷۷) بویکر ^(۵۷۸) قره ^(۵۷۹) ای ^(۵۸۰) بویکر ^(۵۸۱) قره ^(۵۸۲) ای ^(۵۸۳) بویکر ^(۵۸۴) قره ^(۵۸۵) ای ^(۵۸۶) بویکر ^(۵۸۷) قره ^(۵۸۸) ای ^(۵۸۹) بویکر ^(۵۹۰) قره ^(۵۹۱) ای ^(۵۹۲) بویکر ^(۵۹۳) قره ^(۵۹۴) ای ^(۵۹۵) بویکر ^(۵۹۶) قره ^(۵۹۷) ای ^(۵۹۸) بویکر ^(۵۹۹) قره ^(۶۰۰) ای ^(۶۰۱) بویکر ^(۶۰۲) قره ^(۶۰۳) ای ^(۶۰۴) بویکر ^(۶۰۵) قره ^(۶۰۶) ای ^(۶۰۷) بویکر ^(۶۰۸) قره ^(۶۰۹) ای ^(۶۱۰) بویکر ^(۶۱۱) قره ^(۶۱۲) ای ^(۶۱۳) بویکر ^(۶۱۴) قره ^(۶۱۵) ای ^(۶۱۶) بویکر ^(۶۱۷) قره ^(۶۱۸) ای ^(۶۱۹) بویکر ^(۶۲۰) قره ^(۶۲۱) ای ^(۶۲۲) بویکر ^(۶۲۳) قره ^(۶۲۴) ای ^(۶۲۵) بویکر ^(۶۲۶) قره ^(۶۲۷) ای ^(۶۲۸) بویکر ^(۶۲۹) قره ^(۶۳۰) ای ^(۶۳۱) بویکر ^(۶۳۲) قره ^(۶۳۳) ای ^(۶۳۴) بویکر ^(۶۳۵) قره ^(۶۳۶) ای ^(۶۳۷) بویکر ^(۶۳۸) قره ^(۶۳۹) ای ^(۶۴۰) بویکر ^(۶۴۱) قره ^(۶۴۲) ای ^(۶۴۳) بویکر ^(۶۴۴) قره ^(۶۴۵) ای ^(۶۴۶) بویکر ^(۶۴۷) قره ^(۶۴۸) ای ^(۶۴۹) بویکر ^(۶۵۰) قره ^(۶۵۱) ای ^(۶۵۲) بویکر ^(۶۵۳) قره ^(۶۵۴) ای ^(۶۵۵) بویکر ^(۶۵۶) قره ^(۶۵۷) ای ^(۶۵۸) بویکر ^(۶۵۹) قره ^(۶۶۰) ای ^(۶۶۱) بویکر ^(۶۶۲) قره ^(۶۶۳) ای ^(۶۶۴) بویکر ^(۶۶۵) قره ^(۶۶۶) ای ^(۶۶۷) بویکر ^(۶۶۸) قره ^(۶۶۹) ای ^(۶۷۰) بویکر ^(۶۷۱) قره ^(۶۷۲) ای ^(۶۷۳) بویکر ^(۶۷۴) قره ^(۶۷۵) ای ^(۶۷۶) بویکر ^(۶۷۷) قره ^(۶۷۸) ای ^(۶۷۹) بویکر ^(۶۸۰) قره ^(۶۸۱) ای ^(۶۸۲) بویکر ^(۶۸۳) قره ^(۶۸۴) ای ^(۶۸۵) بویکر ^(۶۸۶) قره ^(۶۸۷) ای ^(۶۸۸) بویکر ^(۶۸۹) قره ^(۶۹۰) ای ^(۶۹۱) بویکر ^(۶۹۲) قره ^(۶۹۳) ای ^(۶۹۴) بویکر ^(۶۹۵) قره ^(۶۹۶) ای ^(۶۹۷) بویکر ^(۶۹۸) قره ^(۶۹۹) ای ^(۷۰۰) بویکر ^(۷۰۱) قره ^(۷۰۲) ای ^(۷۰۳) بویکر ^(۷۰۴) قره ^(۷۰۵) ای ^(۷۰۶) بویکر ^(۷۰۷) قره ^(۷۰۸) ای ^(۷۰۹) بویکر ^(۷۱۰) قره ^(۷۱۱) ای ^(۷۱۲) بویکر ^(۷۱۳) قره ^(۷۱۴) ای ^(۷۱۵) بویکر ^(۷۱۶) قره ^(۷۱۷) ای ^(۷۱۸) بویکر ^(۷۱۹) قره ^(۷۲۰) ای ^(۷۲۱) بویکر ^(۷۲۲) قره ^(۷۲۳) ای ^(۷۲۴) بویکر ^(۷۲۵) قره ^(۷۲۶) ای ^(۷۲۷) بویکر ^(۷۲۸) قره ^(۷۲۹) ای ^(۷۳۰) بویکر ^(۷۳۱) قره ^(۷۳۲) ای ^(۷۳۳) بویکر ^(۷۳۴) قره ^(۷۳۵) ای ^(۷۳۶) بویکر ^(۷۳۷) قره ^(۷۳۸) ای ^(۷۳۹) بویکر ^(۷۴۰) قره ^(۷۴۱) ای ^(۷۴۲) بویکر ^(۷۴۳) قره ^(۷۴۴) ای ^(۷۴۵) بویکر ^(۷۴۶) قره ^(۷۴۷) ای ^(۷۴۸) بویکر ^(۷۴۹) قره ^(۷۵۰) ای ^(۷۵۱) بویکر ^(۷۵۲) قره ^(۷۵۳) ای ^(۷۵۴) بویکر ^(۷۵۵) قره ^(۷۵۶) ای ^(۷۵۷) بویکر ^(۷۵۸) قره ^(۷۵۹) ای ^(۷۶۰) بویکر ^(۷۶۱) قره ^(۷۶۲) ای ^(۷۶۳) بویکر ^(۷۶۴) قره ^(۷۶۵) ای ^(۷۶۶) بویکر ^(۷۶۷) قره ^(۷۶۸) ای ^(۷۶۹) بویکر ^(۷۷۰) قره ^(۷۷۱) ای ^(۷۷۲) بویکر ^(۷۷۳) قره ^(۷۷۴) ای ^(۷۷۵) بویکر ^(۷۷۶) قره ^(۷۷۷) ای ^(۷۷۸) بویکر ^(۷۷۹) قره ^(۷۸۰) ای ^(۷۸۱) بویکر ^(۷۸۲) قره ^(۷۸۳) ای ^(۷۸۴) بویکر ^(۷۸۵) قره ^(۷۸۶) ای ^(۷۸۷) بویکر ^(۷۸۸) قره ^(۷۸۹) ای ^(۷۹۰) بویکر ^(۷۹۱) قره ^(۷۹۲) ای ^(۷۹۳) بویکر ^(۷۹۴) قره ^(۷۹۵) ای ^(۷۹۶) بویکر ^(۷۹۷) قره ^(۷۹۸) ای ^(۷۹۹) بویکر ^(۸۰۰) قره ^(۸۰۱) ای ^(۸۰۲) بویکر ^(۸۰۳) قره ^(۸۰۴) ای ^(۸۰۵) بویکر ^(۸۰۶) قره ^(۸۰۷) ای ^(۸۰۸) بویکر ^(۸۰۹) قره ^(۸۱۰) ای ^(۸۱۱) بویکر ^(۸۱۲) قره ^(۸۱۳) ای ^(۸۱۴) بویکر ^(۸۱۵) قره ^(۸۱۶) ای ^(۸۱۷) بویکر ^(۸۱۸) قره ^(۸۱۹) ای ^(۸۲۰) بویکر ^(۸۲۱) قره ^(۸۲۲) ای ^(۸۲۳) بویکر ^(۸۲۴) قره ^(۸۲۵) ای ^(۸۲۶) بویکر ^(۸۲۷) قره ^(۸۲۸) ای ^(۸۲۹) بویکر ^(۸۳۰) قره ^(۸۳۱) ای ^(۸۳۲) بویکر ^(۸۳۳) قره ^(۸۳۴) ای ^(۸۳۵) بویکر ^(۸۳۶) قره ^(۸۳۷) ای ^(۸۳۸) بویکر ^(۸۳۹) قره ^(۸۴۰) ای ^(۸۴۱) بویکر ^(۸۴۲) قره ^(۸۴۳) ای ^(۸۴۴) بویکر ^(۸۴۵) قره ^(۸۴۶) ای ^(۸۴۷) بویکر ^(۸۴۸) قره ^(۸۴۹) ای ^(۸۵۰) بویکر ^(۸۵۱) قره ^(۸۵۲) ای ^(۸۵۳) بویکر ^(۸۵۴) قره ^(۸۵۵) ای ^(۸۵۶) بویکر ^(۸۵۷) قره ^(۸۵۸) ای ^(۸۵۹) بویکر ^(۸۶۰) قره ^(۸۶۱) ای ^(۸۶۲) بویکر ^(۸۶۳) قره ^(۸۶۴) ای ^(۸۶۵) بویکر ^(۸۶۶) قره ^(۸۶۷) ای ^(۸۶۸) بویکر ^(۸۶۹) قره ^(۸۷۰) ای ^(۸۷۱) بویکر ^(۸۷۲) قره ^(۸۷۳) ای ^(۸۷۴) بویکر ^(۸۷۵) قره ^(۸۷۶) ای ^(۸۷۷) بویکر ^(۸۷۸) قره ^(۸۷۹) ای ^(۸۸۰) بویکر ^{(۸۸}

همینگونه که حسنیه سخن می گفت ، هارون وزیر خود یحیی برمکی را طلبید و بدو گفت : یحیی ! اگر این کنیز بر طریق و آئین ما بود ، هر آئینه او را به عقد خود در می آوردم . سپس هارون سؤالاتی چند از حسنیه نمود و حسنیه بطور کامل و جامع جواب ویرا داد .

حسنیه بعد از آنکه از جواب به سؤالات هارون الرشید فارغ شد ، سخن را ادامه داد و خطاب به حضار گفت : نوح نبی با طول عمرش و آنهمه عبادت ، ابراهیم خلیل با آن یقین ، موسی کلیم با آن عظمت و هیبت و ذوالقرنین و سلیمان و داود و عیسی و همه و همه با رفعت و منزلت خود ، سر بر آستانه دولت پیغمبر خاتم (ص) نهاده و تمنای «اللهم اجعلني من امه محمد» کردند و اهل بیت او که در شأن آنان آیه های «انما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً»^۱ و «و یطعمون الطعام علی حبه مسکیناً و یتیماتاً و اسیراتاً»^۲ و «ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بأن لهم الجنة...»^۳ و «یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»^۴ و بسیاری آیه دیگر نازل شده است .

و در رأس ایشان علی است که پیامبر در حق او فرموده است :

^۱ سوره مدنی ءحزق وکذیه ۳۳

^۲ سوره مدنی هرکذیه ۸

^۳ سوره مدنی توبه کذیه ۱۱۱

^۴ سوره مدنی نسا کذیه ۵۹

«من اراد أن ينظر الي آدم في علمه و الي نوح في ... فلينظر الي علي بن ابي طالب»^۱
 و او را بجمیع انبیاء اولوالعزم برابر کرده است.^۲
 پس عده ای او را باز گذاشته، دست به سوی ابوبکر و عمر دراز کردند.

^۱ ینابیع علومه ۲ / ۱۰۰. با و ۵۶ - غین علفتی فی شین سوته هل عتی
^۲ همانگونه که قبلاً گفته شد این حدیث، به حدیث «تالییه» در باب اولی باقی است. در باب اولی است که بیع
 بود و نویسنده حافظ علمدین حنفی هم چنین است و همین علفتی فی شین سوته هل عتی؛ که
 مؤلف آن نیز عی بوته أهل تسنن می باشد ذکر شده است.
 کتاب و اخیر عی منابع علامه عینی تالیف کتاب و لغدیر می باشد.
 قال تسو الله صلی الله علیه و آله سلم :

لعلی بن ابراهیم بن یونس فی هیبته علی میکائیل فی قلبه علی جبرئیل فی جلاله علی
 علی فی علمه علی نوس فی خشیه علی ابوهیم فی خلقه علی یعقوب و فی حله علی یوسف
 فی جماله علی مولی فی مناجله علی لیل و فی طوره علی عی فی عهده علی عی فی
 عبادته و الی یونس فی ورعه و الی محمد فی حسبه و خلقه، فلینبذ علی علی .
 تلعین خطیله من خطیله اذ جمع الله له لم یجمعها فی عیله .
 (ینابیع علومه جلد ۲ ، باب ۵۶)

قلوبهم () فلو : هر کس اراده کند، اسرافیل را در هیبتش و میکائیل را در رتبه
 علی جبرئیل و جلالش حضرت ک و علمش نوس و خشیتش ابوهیم و
 عیبتش یعقوب و قریش یوسف و الش مولی و مناجاتش
 لیل و طوره علی عی و عهده علی عی نوس و عیبتش
 حضرت محمد () و حسب خلقش تماشا کند به علی بن ابیطالب () نگاه کند،
 بویختی خطیله و خطیله عی فاح عی باذ و جمع الله له و عیله
 نفرموده است .

را انجام دهند . که حضرت علی را با چهره ای افروخته ، گرزوی بردست و دستمال سرخی بر سر بسته ، بر قبر پیامبر دیدند که می گوید : بخدا سوگند که نگذارم پیکر مطهر پیامبر را از قبر بیرون آورید تا آنکه کشته شوم و شما را بقتل برسانم .

معاویه چون این صحنه را دید به ابوبکر گفت : او را رهاکن که از پیامبر شنیدم که می گفت : « روزیکه برادرم علی عمامه سرخ بر سر بسته باشد و گرزوی بردست وی باشد ، اگر از مغرب و مشرق زمین بروی حمله کنند ، غالب نشوند . به اذن خداوند او همگی ایشان را بقتل می رساند» . ابوبکر چون این سخن شنید ، علی را به حال خود رها کرد .

سپس علی با جمعی از بنی هاشم و صحابه به مسجد آمدند و در یکسوی مسجد نشستند و فاسقین هم درسوی دیگر . سپس علی علیه السلام آنها را ملامت ها نمود که به تغسیل ، تدفین و تجهیز پیامبر آماده نشدند و بر او نماز نخواندند ، در عوض به سقیفه آمدند و مخالفت امر الهی کردند .

در این حال (هنگامیکه امیر مؤمنان در حال صحبت بودند) عثمان بن عفان ، عبدالرحمن بن عوف و ابو عبیده جراح برخاستند و در مسجد شروع کردند به فریاد زدن که :

«ای بنی امیه وای بنی زهره^۱ بیائید با ابوبکر بیعت کنید»
آنان آمدند بیعت کردند . سپس آمدند و جلوی بنی هاشم
ایستادند وگفتند: بیائید با ابوبکر بیعت کنید که اکثر مردم با او
بیعت کردند .

زبیر^۲ برخاست ، شمشیراز نیام بیرون آورد وخطاب به عمر گفت
:ای عمر وای به حالت ، علی که برادر وپسرعموی رسول است
وعباس و عبدالله و رؤسای بنی هاشم رابه بیعت ابن ابی قحافه^۳
دلالت وراهنمائی می کنی؟!

تورا بااینکار چه ارتباط؟! درحالیکه کسانیکه به امامت ووصایت
سزاوار ترند حاضرند (منظورش امیرمؤمنان بود). سپس شمشیر
را بالا آورد تا برسر عمر بکوبد که ناگهان کسی شمشیررا از عقب
ربود وبه عمر داد .

بنی هاشم بادیدن این منظره شمشیرها را ازغلاف بیرون آوردند
وآمدند به عمر حمله کنند وزبیر را نجات دهند که ناگهان
امیرمؤمنان فریاد برآوردکه: ((حکم الهی برآن نیست که شما
شمشیر بکشید ، مارا بغیراز صبر صلاحی نیست))

^۱ بنی امیه بنی زهره و بنی طویفی هستند که شمی ویشا با حضرت علی (ع) تسو واکلا
(حتی در زمان حیات رسول اکرم، کشکاة بو .

^۲ زبیر بن علی بن امیر مؤمنان است و ع ک ابی ع است . جرح و اح ققیفه و عدیه
پشتیبان امیر مؤمنان بو .

^۳ منظور از عبدالله بن بی قحافه ، ابوبکر می باشد.

پس از آن حضرت چندی دیگر مردمان را به حق خود درامامت و خلافت یادآور شدند. عمرسخنان حضرت راقطع کرده ، برخاست و گفت : ((ای علی اگر همه ما کشته شویم متابعت تو نکنیم و تا بیعت نکنی دست از تو برنخواهیم داشت))

امیرمؤمنان فرمودند: «اگر نبود امرالهی وعهدیکه با رسول خدا بستم که فقط درسه موضع شمشیراز نیام بیرون نیاورم ، احدی ازاعدای رسول خدا را باقی نمی گذاشتم ، بخدا باک ندارم نه ازتو که تورا چون مگس مرده می پندارم ونه از مردم . بخدا اگر به من اجازه داده می شد درباره آنچه بدان علم ندارید ، سرهای شما را با شمشیرهای برنده آهنین مانند دانه چیده ازتنتان جدا می کردم وجمجمه های شجاعانتان راآنطور ازجا می کندم که گوشه چشماتتان را از شدت گریه مجروح کنم . اما اکنون که چنین اجازه ای ندارم به خدا گله می کنم واندوهم را به سویی او می برم.» درهمین حین ابوعبیده جراح که دید سخنان علی رعب ووحشت عجیبی دردل شیخین ایجادکرده ، برخاست وگفت :ای علی ما خویشاوندی ونزدیکی تورا با پیامبر انکار نمی کنیم وهمچنین فضائل تورا منکر نیستیم، اما تو الان جوانی، وسی وسه سال بیشترنداری مردم ازابوبکر که پیرتراست بهتر فرمان

می برند و اطاعت می کنند . خدا بتو عُمَرُ دهد ، این فتنه خاموش
را واگذار و آنرا دوباره روشن مکن .

حضرت دوباره به نصیحت مردم پرداختند و فرمودند :
نمی دانم با چه حجتی در روز قیامت جواب رسول خدا را خواهید
داد!!

شما را بخدا سوگند می دهم ، کسانی که در روز غدیر این حدیث
(من كنت مولاة فهذا علي مولاة...)) را از پیامبر شنیده اند
برخیزند و گواهی دهند .

زید بن ارقم که از دشمنان حضرت بود می گوید :
(از کسانی که با ابوبکر بیعت کرده بودند دوازده نفر برخاستند و به
این مطلب گواهی دادند))^۱

عمر که این منظره را دید ، ترسید که مجلس بر علیه آنان شود و
مردم از بیعت با ابوبکر برگردند با سروصدا مجلس را بهم ریخت .
در روز بعد عده ای از اصحاب کبار و بزرگوار رسول اکرم با یکدیگر
جلسه ای تشکیل دادند و قرار گذاشتند ، روز جمعه در مسجد
هنگامیکه ابوبکر بر منبر سخنرانی می کند او را بزرگداشتند . پس
از این قرار تصمیم خود را به اطلاع حضرت علی رسانیدند . این
دوازده نفر عبارت بودند از :

^۱ گفته شد که بیست نفر با ابوبکر بیعت کرده بودند ، اما غرض از بیان بیعت نظر (به گواهی
غدیرنهم) (غیر نفر به حدیث غایب غدیر شها ح ۱) است .

«۱- سلمان فارسی ۲- خالد بن سعید بن العاص ۳- ابوذر غفاری ۴-
مقداد بن اسود ۵- بریده اسلمی ۶- عمار بن یاسر ۷- ابو هیثم
التیهان ۸- سهل بن حنیف ۹- عثمان بن حنیف ۱۰- خریمه بن
ثابت ۱۱- ابی بن کعب ۱۲- ابویوب انصاری»

حضرت علی فرمودند : اگر چنین کنید جملگی شما را بقتل می
رسانند و اگر چنین شود بنی هاشم هم با شما همداستان می
شوند و پیامبر مرا به این وقایع و قضایا مطلع ساخت و فرمود که
این آشوب و فتنه بوسیله تودفع می شود و فرمود :

((ای علی نسبت تو به من ، همانند نسبت هارون به موسی است
چنانکه بنی اسرائیل هارون را بگذاشتند و گوساله را اختیار کردند با
تو نیز چنین رفتار می کنند .

علی جان ؛ زنهار که با آنها جهاد کنی ! امر الهی اینگونه صورت
گرفته است که تو مظلوم بمن برسی))^۱

۱ ملو [] مأخذ هـ هل سنت بطوة مختصر ة باه حدیث فو [] که به حدیث منزلت معرف []
ءست إکر می گر [] . علاقمند [] می توند به کتا و «ملوجعاح» جوه کره [] کلیه ملو []
که [] ق موة برتسی قوه هند.

صحیح مسلم ، ج ۴ / ۱۸۷۳ / س ۲۴۰۴ ، صحیح بخاری فی کتاب المغازی جلد ۶

/ ۳ فی باب غروه التبوك ، سیره ابن هشام جلد ۲ / ۵۲۰ ، بحار الانوار جلد ۲۱

روز جمعه فرارسید و دوازده نفر از اصحاب که اسامی آنها گذشت در مسجد بودند .

هریک از صحابه منقبتی از علی را برای ابوبکر بیان کردند ، ابوبکر گفت : ((مراهاکنید من بهتر از شما نبودم ، شما مرا والی کردید حال هم مرا اقاله کنید))

عمر ، خطاب به ابوبکر گفت : «ای خبیث تو که نمی توانی جواب اینها را بدهی از منبر پائین بیا» ابوبکر از منبر پائین آمد و تا سه روز از منزل بیرون نیامد .

روز چهارم ، خالد بن ولید با عده ای فراوان ، لشکر عظیمی فراهم کردند و به سرکردگی عمر روانه مسجد شدند . امیر مؤمنان با خواص اصحاب در مسجد نشسته بودند که عمر به جلوی آن بزرگواران ایستاد و گفت :

اگر امروز کسی از شما سخنی بگوید شمشیر کشیده و سراو را میبرم . خالد بن سعید بن العاص برخاست و گفت :

ای پسر صهاک حبشی! ما را به شمشیرهای خود می ترسانی؟! والله که شمشیرهای ماتیز تراست .

بخدا قسم فقط بخاطر اطاعت از حجت خداست که شمشیرهامان در نیام است و اگر علی بما اجازه می داد ، جهاد می کردیم و قدر خود را آشکار می ساختیم .

در این هنگام مولا امیرالمؤمنین فرمودند: ابن سعید! بنشین. مقام تو نزد ما شناخته شده و سعی تومشکوراست. او بنشست که ناگاه سلمان دیگر شاگرد مکتب علی (ع) برخاست و گفت: الله اکبر، الله اکبر، بخدا قسم باهمین دوگوش خود از رسول اکرم شنیدم که می فرمود:

((بینما اخی و ابن عمی جالس فی مسجدی مع نفر من اصحابه، ینج کلاب النار))^۱

من هیچ شک ندارم که سگان جهنم که رسول خدا فرمودند، شمائید.

ناگاه عمر که از خشم، عنان کنترل از کف داده بود، شمشیر کشیده به سلمان حمله ور شد و قصد جان وی کرد که ناگاه حضرت علی از جای برخاستند، گریبان عمر بگرفتند و او را بسوی خود کشیدند. شمشیر از دستش (دست عمر) رها شد و عمامه نیز از سرش افتاد و بزمین خورد.

عمر که از این واقعه (که در میان همگی اصحاب بزمین خورده بود) بسیار خجل شده بود بکمک برخی از دوستانش برخاست و در گوشه ای از مسجد ساکت نشست.

^۱ هنگامی خواهی رسید که هر چه پلیر علویان با علویان عصبانیت و عصبانیت منجر به نشسته شدن که سگان جهنم به ایشان حمله کرده خواهند شد.

حضرت ، خطاب به عمر فرمودند :

«با ابن الصهاك الحبشیه^۱ لولا كتاب الله سبق وعهد من رسول الله تقدم لرأيتم ایما اضعف ناصرا و اقل عددا» ای پسر صهاك حبشی ! اگر کتاب خدا و عهدیکه با رسول اکرم بستم نبود ؛ هر آینه می دیدید که ضعیف کیست سپس حضرت بایان این جملات به همراه اصحاب کبار از مسجد خارج شدند .

عمر با لشگر بسیار در مدینه می گشت و تک تک کسانی را که از بیعت با ابوبکر سرباز زده بودند بزور به بیعت وادار می کرد و کسانی را که از بیعت سرپیچی می کردند بقتل می رساند .

مالك بن نویره ، سوربن عباده و هزاران تن از پیروان آنها ، از کسانی بودند که از بیعت با خلیفه سرباز زدند و نتیجه این عدم بیعت در تاریخ معلوم است .

بعنوان مثال خالد بن ولید (لعنه الله علیه) پس از بقتل رسانیدن مالك بن نویره و غارت منزل او ، با همسر وی همبستر شد .

مدت سه ماه بهمین منوال غوغایی خلافت برپا بود تا پایه های حکومت غاصبین شکل بگیرد و محکم شود .

هارون که این سخنان را می شنید و عدم جوابگوئی علماء را می دید برآشفت و گفت :

^۱ صهاك حبشی کنیز عبده طلب بود که جد عمر یعنی نفیل با ۱۰۰ به شیو؟ جاهلیت همبستر شد ۱۰۰ خطا و متولد شد ۱۰۰ عین که حضرت علی (ع) ۱۰۰ ق به ما ۱۰۰ نسبت می هند حاکی عغ همین مطلب است . علاقمندان ب ۱۰۰ عطا ۱۰۰ کافی ۱۰۰ فی عغ حسب شریف ۱۰۰ نسب منیف جناب عمر به کتب سلیم بن قیس هلالی ، انتشارات الهادی و کتاب بخارا انوار ج ۸ / ۲۹۵ موجهه نمایند .

اللّه ۲۴ موهبت مدنی نماند : ترانه : «ای قلم که می کشد و لب است که مهر
 عیش و شیریند».

چون مسئله ازدواج موقت ، يك مسئله جنجال برانگیز است و برخی از مقدس مآبین بر
 كیفی گرفته نندن بركش تا توضیحی کوتاه ةءین باهه بیام نام . همان لفر كیفه :
 «علاء علف موقت ةءوین لفر هءلست ةءوین لفر هءلست» ةءوین علف موقت
 در اسلام ، نشان می دهد كه این امر يك ضرورت اجتماعی می باشد . لفر غلزه
 جنسی نندن لفر نبر لفر نبرین غلزه های با نندن ةءوین لفر هءلست ةءوین لفر هءلست
 ةءم ةءشب نشو ممكن است به نغو كشیده شو .
 ةءلست لفر هءلست ةءوین لفر هءلست ةءوین لفر هءلست «علف موقت» ةءوین لفر
 نماید .

ءین حقیر ینگونه تصوة می كنم كه ةءین علف فقط بو ةءوین خاصی تجویز شده است .
 به این حكم الهی ، مقدس مآبین ایراد و اشكالاتی چند گرفته نندن . لفر هءلست ةءوین لفر هءلست
 ةءوین علف می باشد :

- چه تفاوتی میان ازدواج موقت و فحشاء وجود دارد ؟ هر دو ، نوعی خود فروشی در
 برابریءختن مبایعی با نندن ةءوین لفر هءلست ةءوین لفر هءلست نقایبست لفر
 آلودگی های جنسی ، تنها تفاوت آن دو در گفتن چند جمله می باشد .
 كه این اشكال از يك نگاه بسیار سطحی به ازدواج موقت ، ناشی می گردد .
 ةءوین علف به ةءوین باید گفت :

ازدواج موقت تنها با گفتن دو جمله تمام نمی شود ، بلکه مقرراتی همانند ازدواج دائم
 ةءوین . یعنی چنان زنی در ایام ازدواج موقت می بایست ، منحصرأ در احتیاءكش لفر
 مشخص بوده و هنگامی كه مدت پایان یافت ، حتماً عدّه نگه دارد . یعنی لفر هءلست
 بایست چهل لفر هءلست لفر هءلست لفر هءلست لفر هءلست لفر هءلست لفر هءلست
 حملش مشخص شو كه ةءوین مر ك یا بچه ةءوین شده است یا خیر .

ابراهیم عاجز از جواب سربزیرافکند و بعد از تفکر گفت : منع عمر ما را بر حرام بودن متعه کافیست .

حسینیه گفت : اما دلیل روشن و برهان متین بر حلیت متعه همان منع عمر است که گفتی و من با دلیل خودتان ، شما را مجاب می کنم .

ای ابراهیم ! اگر متعه (بقول شما) از جانب خدا یا رسولش حرام شد پس چرا عمر وقتی متعه را حرام اعلام کرد به سخن خدا و رسولش استناد نکرد . و برای حرفش سند معتبری ارائه نکرد ؟! بلکه اینگونه گفت : ((متعتان کانتافی عهد رسول الله حالالا وأنا احرمهما...)) «دومتعه جح و متعه نساء در زمان و عهد رسول اکرم (ص) حلال بودند و من آندو را حرام اعلام می کنم و اگر کسی آندو را مرتکب شود ویرا عقوبت خواهم کرد)

و این منع عمر خود شاهد و گواه بر این مطلب است که متعه در زمان رسول اکرم بوده است و رسول اکرم نیز آنرا منع نکرده است و حتی در مواردی تجویز کرده است . و در حلال بودن متعه آنچه در روایات و احادیث اهل بیت و غیر آن آمده است زیاد است^۱ و نمونه آن جمله امیر مؤمنان (ع) علیه السلام است که فرمودند : ((لولا عمر نهی عن المتعه ما زنی الا شقی اوشقیه)) (اگر عمر از متعه نساء نهی نمی کرد هیچ کس زنانمی کرد مگر افراد شقی)

^۱ ولایت عمر بن حصین □ عبدولله بن مسعود

نمونه دیگر برحلیت متعه روایتی است که در آن عبدالله بن عمر (فرزند خلیفه دوم) متعه را حلال اعلام می نماید و می گوید: اگر پدرم از متعه نهی کرد، رسول خدا امر کرد. پس من قول و سنت رسول خدا را ترك نمی کنم که متابعت پدرنمایم^۱.

ای ابراهیم! در منع عمر بر مسئله متعه نساء هیچ دلیل عقلی و نقلی وجود ندارد و کار او (بقول شما) اجتهاد است و چنین اجتهادی در مقابل نص الهی باطل می باشد.

ای ابراهیم! دلیل نهی عمر از متعه چنان که از خود وی منقول است ((ترس از فساد و سوء استفاده از متعه)) بیان گردید^۲. آیا ترس از فساد و سوء استفاده دلیل می شود که آن قانون و حکم الهی نسخ شود. از کدام حکم الهی سوء استفاده نشده که این دومی باشد پس احتمال سوء استفاده و ترس از فساد دلیل نمی شود که حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال کرد ((کاری که عمر در تاریخ اسلام انجام داد.))

^۱ تفسیر قرطبی پ ۲ / ۷۶۲ صحیح ترمذ نقل عغ تفسیر نمونه

^۲ البته به محققین و نکته سنجان پوشیده نیست که این دلیل، يك لیل مودة ظاهر می باشد. لیل غائی اصلیک چیز یگر است. شنی با شخص پیامبر عت عیست. چنانکه در نامه خود عمر به معاویه، کفر وی به پیامبر و دشمنی او با حضرت ختمی مرتبتك شکاة وضح است بو تحقیق بیشتر ة این غیله ظهور کهدله کتا و فاطمه الزهرا بجهه قلب المصطفی نوشته دانشمند گرامی حجت السلام رحمانی همدانی

ای ابراهیم حال اگر کسی با قول خدا و رسولش موافقت کرده و با قول عمر مخالفت نماید شما او را ((رافضی)) نام می دهید و او را لعن کرده و دشنام می دهید^۱.

سپس حسنیه خطاب به ابراهیم گفت: بحث به درازا کشیده است و من ناراحتم که خلیفه و فرمانداران از این مباحثه خسته شده باشند، پس من یک سؤال دیگر از تومی کنم و بحث را خاتمه می دهم.

ای ابراهیم! قسمت می دهم که راست بگو که این حدیث در نزد شما ثابت است یا نه که پیامبر فرمود:

((فاطمه بضعه منی من اذاها فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله))

((فاطمه پاره تن من است هرکس او را اذیت کند مرا آزار داده و هرکس مرا آزار دهد خداوند را آزار داده است))

ابراهیم گفت: این حدیث جزو احادیث صحیح است^۲ و جمیع امت بر صحت آن اقرار دارند. حسنیه گفت: آیا ابوبکر و عمر فدک را

^۱ ع حایث بسیاة فربین الحور ة لکه لیر حلیت منعه کلد طاحت عجلها عطر لالت
لی کلد. علاقه لعل لکی تولد لکه جلد ۳ تف لیر نمر لکه لیل لکه ۲۴ لوتة نذ لک موجه
نمایند.

^۲ لایت بسیاة معتبر که بالاتر ع لک چیز نباشد به حدیث صحیح معر است.

((علی همسرتوست او بنفع خود شهادت می دهد پس ما به شهادت او حکم نمی کنیم))^۱
وگواهی ام ایمن راهم نشنیدند وگفتند او عربی بطور صریح صحبت نمی کند و شهادتش پذیرفته نیست .

ای ابراهیم ! مگر نه اینکه صدقه بر بنی هاشم حرام است . طبق این حدیث جعلی که ابوبکر آنرا جعل کرد ، حضرت فاطمه زهرا طلب صدقه می کرد ، صدقه ای که بر بنی هاشم حرام است پس شما می گوئید حضرت فاطمه (العیاذ بالله) طلب مال حرام می کند و سخن شما این مطلب را لازم می آید که پیامبر حق رسالت خود را ادا نکرده باشد همان پیامبریکه از همان روزهای اول مأمور دعوت خویشاوندان و خانواده خود بود (وانذر عشیرتک الاقربین) آیا پیامبر به دختر خود ، داماد ونوه هایش این مطالب را که صدقه بر بنی هاشم حرام است یادآوری نکرده بود و آیا خاندان وحی از این مطلب بی خبر بودند و طلب مال حرام می کردند !!!

ای ابراهیم ! قرآن به عصمت خاندان وحی واهل پیامبر گواهی داده و می فرماید :

((انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا))

^۱ هذبعلك بجره علی نفسک فلا تحکم بشها ته

طبق این آیه قرآن ، فاطمه ، همسر و فرزندانش از هرگونه پلیدی پاک هستند و هیچگاه ادعای باطلی بر زبان نخواهند آورد . آنها همان خاندانی هستند که قسمت کننده بهشت و جهنمند ، ساقی کوثر در میان آنهاست و سرور جوانان اهل بهشت در بین ایشان می باشد .

ای ابراهیم !

فاطمه دارنده و مالک فدک بود و گفت : ((پیامبر فدک را در طول حیاتش بمن بخشید و سند آنرا نیز بمن داد^۱)) با این حال ابوبکر گواه طلبد و شاهد خواست .

ای ابراهیم ! به موجب حکم شارع مقدس (ص) که فرمود : «البینه علی المدعی والیمین علی من انکر^۲» فاطمه صاحب مال بود و ابوبکر ادعا می کرد که فدک مال مسلمین است در این حال بگو بدانم آیا ابوبکر طبق حدیث پیامبر باید از فاطمه شاهد می خواست یا می بایست خودش شاهد بیاورد ؟

^۱ در مورد سند فدک ؛ وقتی پیامبر فدک را به حضرت زهرا بخشید ، ورقه ای خواست و حضرت علی و طلبد و فرمود : « لندفدک و بعوه و بعوه و بعوه هاهه عغ پیامبر به ختر ا بنویس ثبت کن » بحاة لانونه جلد ۲۱ / ۲۳

^۲ ترجمه : نکس که مدعی است باید لیل (یا شاهد) بیة نکس که نکا می کد باید قسم بخوه . طبق این حدیث ، ابوبکر مدعی است می بایست شاهد آورده و ما می بینید که برخلا حکم تسو خلو قاط کره عغ حضرت غوه شاهد می

ابراهیم سربزیرانداخته و یارای سخن گفتن نداشت . اگر می گفت که باید از فاطمه شاهد می خواست انکار سخن پیامبر کرده بود و اگر هم می گفت خود ابوبکر باید شاهد می آورد برخلاف عقیده اش بود . بهمین خاطر او و تمامی علماء سکوت اختیار کرده بودند ، مگر اینکه کلامی بگویند و فضا حتی عظیم تر ببار آورند .

دگر بار حسنیه خطاب به ابراهیم گفت :

ای ابراهیم ! در آنروز که علی (ع) بر کار ابوبکر (مبنی بر اینکه از حضرت زهرا گواه طلبیده بود) ایراد می گرفت ؛ خطاب به وی فرمود :

((ای ابابکر اگر دو کس نزد تو آیند یکی از آنها بگوید من در فلان محدوده زمینی دارم اما الان زمین در دست آن شخص است و او زمین مرا غصب کرده است ؛ ای ابابکر تو از کدام آندو شاهد می طلبی؟

ابوبکر گفت : از پیامبر شنیدم که می فرمود ((البنیه علی المدعی والیمین علی من انکر))

دلیل و گواه و شاهد از کسی می طلبیم که ادعا دارد و می گوید در فلان محدوده زمین دارم . امیر مؤمنان فرمودند : پس چرا با فرزند ، پاره تن و نور دیده رسول خدا بخلاف قول خدا و رسولش عمل نمودی؟!!

ابوبکر گفت : چطور !!؟

امیر مؤمنان فرمودند : اول آنکه فاطمه مدعی علیه است
وصاحب مال است دوم آنکه مدعی حدیث نحن معاشر الانبياء
باید با دلیل روشن و واضح ثابت نماید که پیامبر فدك را به
حضرت زهرا بخشیده است سوم :

باید از گروهی شاهد بیاورد که در فدك حقی نداشته باشند^۱ .

ای ابوبکر ! فاطمه معصومه است وهم اوست که پیامبر فرمودند :
فاطمه سرور زنهای جهان است . ای ابوبکر چنین زنی که
معصوم است و قرآن به عصمت وی گواهی داده است هیچگاه
طلب صدقه و مال حرام نمی کند .

ای ابراهیم ! در آن هنگام ابوبکر سر بزیر افکنده بود و سخنان مولا
را می شنید و دلیلی نداشت همچنان که تودلیلی نداری
و سر بزیر افکنده ای .

^۱ طبق گفته ابو اعلین حدیثی در آنجا که امیر فرموده : هر چه غصب کرده اند و نهب
یافتی بمالند صدقه است . صدقه نام چیزی است که در آنجا که غصب کرده اند و نهب
است . پس طبق گفته خود خاصین ، فدك متعلق به تمام مسلمین است . لذا توجه به این
مقاله : حضرت علی (ع) فرمود که آنیکه مدعی حدیث «بی الاوقه» هستند باید
شاهدونی بیاوردند که در فدك حقی نداشته باشند یعنی هر شاهدی که مدعی غصبی
تنها کسانی که صدقه حقی نلوه بنی هاشم می باشند یعنی هر شاهدی که مدعی غصبی
مسلمانان .

«پس بنی هاشم باید موه فدك گوهری بدهد گوهری بقیه چون صدقه نمیکنند
قابل قبول است .» با این طریقه شیوه حضرت آنکه به شیوه برهان حلفی باطل
نیاغ به استناد به كیاح فلك موه عصمت و ثمه هم نلوهتم .

ای ابراهیم! بدان که آیات متعددی در قرآن به مسئله ارث بردن بطور عام اشاره دارد مثل آیه ((یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین^۱)) و در این خطاب عام ، اولین مخاطب هم رسول خداست .

پس اولاً که مخاطب رسول خداست .

ثانیاً خطاب عام است یعنی هم شامل پیامبران می شود وهم غیرایشان .

و آیه دیگری که می فرماید : ((وانی خفت الموالی من ورائی وکانت امرأتی عاقراً فهب لی من لدنک ولیا یرثنی ویرث من آل یعقوب واجعله رب رضیا^۲))

که موجب همین آیه انبیاء را میراث می باشد و حدیث نحن معاشر الانبیاء ، تکذیب قرآن می کند پس معلوم می شود که واضع حدیث نحن معاشر الانبیاء لا نورث..... از قرآن اطلاعی نداشته است .

یکی از شاگردان ابراهیم که سکوت استاد خود را مشاهده کرد و دید که وی هیچ نمی گوید خطاب به حسنیه گفت :

^۱ آیه ۱۱ سوره مدنی نساء ، ترجمه : خلط اند به شما ة لؤلؤة ءت لهر فف لؤلؤنتا للفاة أ می کند که پسرو ل بیوبر ختو ءت برند .

^۲ آیه ۵ سوره مکی مریم ، ترجمه : ... لیس ع لفر لور ح لله لکن فر لهد عطا فلها لکه عغ من ... ءت بر .

ای حسنیه ! مراد از ارث در این آیات میراث نبوت و علم است نه مال و غیر آن

حسنیه گفت : این سخنی است که قبل از توگمراهان دیگر نیز گفته اند و این دلیلی ندارد جز قلت عقل و کثرت جهل و عناد شما . زیرا که سلیمان بن داوود در حال حیات پدر عالم بود و پیغمبر گشت و شاهد نص قرآن است که می فرماید :

((وداود و سلیمان اذ یحکمان فی الحرث اذ نفشت فیہ غنم القوم کنا لحکمهم شاهدین ففهمناها سلیمان و کلاتینا حکما و علما^۱))
و آیه ((ولقد آتینا داود و سلیمان علما^۲))

بدانکه میراث را بر چیزی اطلاق می کنند که بعد از میت میان ورثه او تقسیم می شود و نبوت قابل قسمت نیست و اگر اینگونه بود می بایست تمامی اولاد پیامبران نبی می شدند بلکه نبوت وحی الهی است

پس اینکه زکریا دردعای خود وارث نبوت از خدا درخواست کرده باشد یعنی اینکه برضای خداوند قانع نباشد و این با مقام عصمت زکریا منافات دارد .^۱

^۱ سوره مکی ءنبیاذکیه ۷۸

^۲ سوره مکی نمل کیه ۱۵

بدانید که اجماع اهل تفسیر بر آنست که در آیه وانی خفت الموالی....

مراد از موالی پسران عمویند و اگر مطلب در این آیه در مورد وراثت نبوت باشد ، لازم می آید که زکریا از خدا جانشین نبوت درخواست کرده باشد تا پسر عموهایش نبی نباشند یعنی زکریا بقضای الهی راضی نباشد و بر پسران عموحسد ورزیده است و این همانگونه که گفتیم بامقام عصمت انبیاء سازگار نیست .

پس مراد از وراثت در آیات مذکور ، وارث نبوت بودن نیست بلکه مسائلی غیر از نبوت مطرح است و آنهم ارث بردن از پیامبران است توسط فرزندانشان .

ای ابراهیم ! بدانکه حدیث ((النبی لایورث)) یا ((نحن معاشر الانبیاء لانورث))

بائنص صریح قرآن طبق آنچه گفتیم مخالفت دارد . ای ابراهیم ! وقتی آیه ((انک میت وانهم میتون)) نازل شد پیامبر بر منبر رفت و اینگونه فرمود :

((ای یاران من بدانید برخی اصحاب بعد از من بر من دروغ می بندند و بر حسب مدعای خود حدیث وضع خواهند کرد . بدانید

۱ [فقی نوح به وقت نمی تسد] حکمی ءلهی ءست پس ءگر ءکریا جهت ءینکه فرخند ا [هد
ءغ] [نوح به وقت بر ءغ خلط اند تقاضا] فرخند کند [به حکم ءلهی ءطه] [لله ده] [ت
ءین مخالف عصمت ءست . چو ءنیباز معصومند] [ءکریا هم جز ءنیبازست .

در رضای فاطمه است و خشم خدا در خشم فاطمه است (ان الله یغضب لغضب فاطمه و یرضی لرضاها^۱) و ابوبکر هم این سخنان را تصدیق کرد که پیامبر اینگونه فرموده بود . سپس حضرت زهرا فرمودند : ((بخدا قسم من از دست شما دونفر (ابوبکر و عمر) خشمگین هستم)) و تمام علمای شما این مطلب را قبول دارند که ((فاطمه از دنیا رفت و بر ابوبکر و عمر خشمگین بود^۲)) همچنین در کتب شیعه آمده است که حضرت زهرا (صلوه الله وسلامه علیها) فرمودند :

(بخدا قسم ، نزد پروردگار جهانیان شکایت شما را به پدرم خواهم کرد^۳)

^۱ تة و لسمطین ۱۷۸

^۲ خرجت فاطمه من نیا هی غاضبه علیهما

منابع أهل سنت : ۱- طحیح طاة (که معتبرترین کتابا و ع کتاب طحل طته طلی

باقد) پ ۷ / ۴۷ ، چاپ دارالجلیل بیروت ۲- صحیح بخاری ، ج ۹ / ۱۸۵

۳- فضائل الخمسه من الصحاح الستة ، ج ۳ / ۱۹۰ ۴- الامامه و السیاسة ،

۱۴ ، چاپ مصر

منیع شیعی : علل الشرایع ، باب ۱۴۸ / ۱۸۷

آن من بحن و حطرح عو (ف) هنگامی که شیخین به ملاقات ایشان آمده بودند ،

فرمودند . تة که هنگا که نند خلیفه (!!!) بر بالین حضرت اشک تمساح می ریختند ، رو

ع لاند برگرنده فرمودند : تة تلو طله و نینم لها کلا طی طحبت طوهم لکر که

من بر شما خشمگین هستم .

هنگامیکه حضرت زهرا دارفنا را وداع گفته به سرای ابدی شتافتند، امیر مؤمنان طبق وصیت همسر مظلومه اش، ایشان را شبانه بخاک سپردند و قبرش را مخفی ساختند.

ای ابراهیم بدان که بدلائلی لعنت خدا در دنیا و آخرت شامل حال آنان که زهرا را آزار داده و او را به خشم آوردند؛ می شود، چرا که خداوند در قرآن می فرماید ((ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة)) و طبق این آیه خداوند بر اذیت کنندگان خود و رسولش در دنیا و آخرت لعنت می فرستد و از طرفی پیامبرها فرموده بودند ((ان الله یغضب لغضب فاطمه و یرضی لرضاها))

و خود حضرت زهرا سلام الله علیها هم فرمودند که: ((شما مرا اذیت کردید و من از دست شما خشمگین هستم)) و باز نیز پیامبر هم فرموده بودند: ((هرکس فاطمه را بیازارد مرا آزار داده است و هرکس مرا آزار دهد خدا را آزار داده است)).

پس ایشان حضرت زهرا را آزار دادند و آزار حضرت زهرا، آزار رسول اکرم است و کسی که رسول خدا را آزار دهد خدا را آزار

۱- آیه ۵۷ سوره مدنی احزاب، ترجمه: کسانی که خدا و رسولش را اذیت کنند، عیشاً قوّة نیاکخرج لعنت می کند.

چون سخن حسنیّه بدینجا رسید، علما دیگر نتوانستند طاقت بیاورند، به یکباره به سمت حسنیّه حمله ور شدند. هارون پسر عمویّی داشت بنام خالد بن عیسی که در محبت و رزق و عشق به اهل بیت حتی در نزد هارون معروف و مشهور بود.

او هم که در مجلس حضور داشت شمشیر کشید و به سمت علماء حمله ور شد و در مقام دفاع از حسنیّه برآمد مجلس برهم ریخت که ناگاه هارون فریاد برآورد که :

از خدا شرم کنید . جمیع شما که حاضرید خود را اعلّم و افضل زمان خود می دانید اما هیچ کدام از شما نمی تواند از عقیده خود در مقابل کنیزی دفاع کند .

سپس حسنیّه که از حمله حاضرین ناراحت شده بود و همچنین دفاع خالد بن عیسی و هارون را نسبت به خود دید ، سخنانی درباره مصائب حضرت سیدالشهدا بیان نمود بطوریکه حضار و هارون الرشید صدا بگریه بلند کردند .

سپس هارون از علم حسنیّه سؤال کرد که اینهمه علم را از کجا آوردی حسنیّه گفت که من از پنج سالگی در حرم محترم امام صادق مشغول خدمتگذاری بودم و مراحل کمال و علم و دانش را نزد آن بزرگوار از سن پنج سالگی آموختم .

هارون دستور داد خلعت‌های فاخر به حسنیه دادند و هزار دینار هم بوی عطا کرد . همچنین صد هزار دینار هم به مولای حسنیه پرداخت . علمای بغداد هم همگی سرشکسته و ناراحت و شکست خورده از مجلس خارج می شدند در حالی که مورد تمسخر عامه مردم قرار گرفته بودند . هارون به حسنیه دستور داد که از مرکز خلافت بیرون رفته و به هر کجا که می خواهد برود . حسنیه هم با مشایعت حاضرین همراه با خواجه خود از قصر خارج شدند و مخفیانه به مدینه رفته و آنجا هم در خدمت امام رضا (ع) مراتب خدمتگذاری را انجام می داد .
وبدینسان جریان این مباحثه به پایان رسید

الحمد لله الذي جعلنا من المتمسكين بولايه امير المؤمنين علي بن ابي طالب

واللعن علي اعدائهم ومنكري فضائلهم

الي يوم الدين

۱۳ رجب المرجب ۱۴۲۲

تقدیم به دوستداران و عاشقان حریم قدس ولایت روزی پیامبر اکرم به خانه حضرت زهرا آمدند . حضرت علی و حسنین (صلوه الله علیهم اجمعین) هم در خانه حضور داشتند . پیامبر خطاب به اهل بیت خود فرمودند :

« چه میوه ای از میوه های بهشتی میل دارید بمن بگوئید تا به جبرائیل بگویم از بهشت برایتان بیاورد .

امام حسین که در آن روزگار در سنین کودکی بودند از بقیة اهل خانواده سبقت گرفتند . رفتند در دامن رسول خدا نشستند و عرضه داشتند :

پدر جان به جبرائیل بگوئید از خرماهای بهشتی برای ما بیاورد . و حضرت رسول اکرم هم به خواسته حسین خود جامه عمل پوشانیدند و به جبرئیل دستور دادند يك طبق از خرماهای بهشتی برای اهل بیت بیاورد .

مدتی نگذشت که جبرائیل يك طبق خرماي بهشتی را آورده و در حجرة حضرت زهرا (س) گذاشت .

پیامبر خطاب به دختر خود فرمودند : فاطمه جان يك طبق خرمای بهشتی در حجره تو نهاده شده است ، آنرا نزد من بیاور . حضرت زهرا آن طبق را آوردند و نزد پدر گذاشتند . پیامبر خرمای اول از درون ظرف برداشتند و در دهان سرور جوانان اهل بهشت امام حسین نهادند و فرمودند « حسین جان نوش جانت ، گوارای وجودت ^۱ » سپس خرمای دوم را از درون ظرف برداشتند و در دهان دیگر سرور جوانان اهل بهشت امام حسن نهادند و باز فرمودند « حسن جان نوش جانت ، گوارای وجودت » . خرمای سوم را در دهان جگر گوشه خود حضرت زهرا نهادند و همان جمله را هم خطاب به حضرت زهرا بیان کردند . خرمای چهارم را هم در دهان حضرت علی نهادند و فرمودند « علی جان نوش جانت ، گوارای وجودت » خرمای پنجم را از درون ظرف برداشتند و باز دوباره در دهان حضرت علی نهادند و همان جمله را تکرار نمودند .

خرمای ششم را برداشتند ، ایستادند و در دهان حضرت علی گذاشتند و باز همان جمله را تکرار کردند .

در این هنگام حضرت زهرا فرمودند : پدر جان بهر کدام از ما يك خرما دادید اما به علی سه خرما و در مرتبه سوم هم ایستادید و خرما در دهان علی گذاشتید . چرا بین ما اینگونه رفتار کردید ؟

^۱ هنیئاً مریناً لك یا حسین

رسول اکرم خطاب به دختر خود فرمودند :
فاطمه جان وقتی خرما در دهان حسین نهادم ، دیدم و شنیدم
که جبرائیل و میکائیل از روی عرش ندا بر آورده اند که : «حسین
جان نوش جانت ، گوارای وجودت » من هم به تبع آنها این
جمله را تکرار کردم وقتی خرما در دهان حسن نهادم باز جبرائیل
و میکائیل همان جمله را تکرار کردند و من هم به تبع آنها آن
جمله را گفتم که « حسن جان نوش جانت ».

فاطمه جان وقتی خرما در دهان تو نهادم دیدم حوری های
بهشتی سر از غرفه ها در آورده اند . و می گویند « فاطمه جان
نوش جانت ، گوارای وجودت » من هم به پیروی از آنها این
جمله را تکرار کردم .

اما وقتی خرما در دهان علی نهادم شنیدم که خداوند از روی
عرش صدا می زند « علی جان نوش جانت ، گوارای وجودت » .
به اشتیاق شنیدن صوت حق خرمای دوم در دهان علی نهادم باز
هم خداوند از روی عرش ندا زد که «هنیأ مرئياً لك يا علي» نوش
جانت ، گوارای وجودت علی جان .

به احترام صوت حق از جا برخاستم و خرمای سوم در دهان علی
نهادم ، شنیدم که باز خداوند همان جمله را تکرار کرد و سپس به
من فرمود :

« یا رسول الله بعزت و جلالم قسم اگر تا صبح قیامت خرما در دهان علی بگذاری من خدا هم می گویم علی جانم نوش جانت ، گوارای وجودت^۱ .»

ان شاء الله از شیعیان واقعی آن حضرت باشیم .
سه شنبه ، اول ربیع الاول ۱۴۲۳ ، مصادف با ۲۴ اردیبهشت
۱۳۸۱

فهرست منابع

۱- مکالمات الحسینیه (شیخ ابوالفتوح رازی)

- ۲- ینابیع الموده (حافظ القندوزی)
- ۳- تفسیر نمونه (مکارم شیرازی)
- ۴- تفسیر مفاتیح الغیب (فخر رازی)
- ۵- تفسیر کشاف (زمخشری)
- ۶- تفسیر و جامع الاصول (ابن کثیر)
- ۷- تفسیر قرطبی
- ۸- مغازی (واقدی)
- ۹- طبقات الکبری
- ۱۰- مسند احمد بن حنبل
- ۱۱- کنز العمال
- ۱۲- کامل (ابن اثیر)
- ۱۳- خصائص نسائی
- ۱۴- ذخائر العقبی (محمی الدین طبری)
- ۱۵- زین الفتی فی شرح سوره هل اتی
- ۱۶- الغدیر (علامه امینی)
- ۱۷- فاطمه الزهرا بهجه قلب المصطفی (احمد رحمانی همدانی)
- ۱۸- صحیح بخاری
- ۱۹- صحیح مسلم
- ۲۰- فضائل الخمسه من الصحاح الستہ
- ۲۱- الامامہ و السیاسہ
- ۲۲- جلاء العیون (علامه مجلسی)
- ۲۳- بحار الانوار (علامه مجلسی)